بسم الله الرحمن الرحیم

هو الواقف

وقف نمودم این جانب حاج عبد الحسین سام فرزند
مرحوم حاج علی اصغر سام این جلد کتاب با چهل و
نه جلد دیگر از کتب موروثی از مرحوم والد را
بر اهل علم و طلاب علوم دینیه بلده کرمان مشروط
بانکه محل استفاده از کتب مزبوره همیشه کتابخانه
مدرسه معصومیه باشد و تولیت مفوض است بمدرس
مدرسه معصومیه و درصورت فقدان مدرس و یا تعذر
مفوض است بامام عادل راتب مسجد جامع مظفری
کرمان و در صورت تعدد ائمه بقرعه تعیین گردد و
متمنی است واقف را از دعای خیر فراموش نکنند و
صیغه شرعیه بر مراتب فوق جاری گردید بتاریخ
۱۸ شهر ذی الحجة الحرام ۱۳۷۴

حاج عبدالحسین سام

چاپ گلبهار کرمان

هو الله تعالی

مخفی نماند

آنکه چون مقصود شارح از شرح

ابیات مسطوره این بود که ابیات مذکوره بر مجالس

بحسب اعراب و بوزن صحیح و غیر مکسور الوزن خوانده شود و فضلاء هم در

لغت و اعراب اشعار محتاج بزحمت و تامل زیاده نباشند و از معنی

بدون صحت انطباع متیسر نبود لهذا خود شارح کامل الحقیقت در مقابله نسخه

مطبوعه با نسخهٔ اصل نموده هر کس از فضلاء غلطی در این نسخه پیدا کند

نسخه از این کتاب مجاناً باثبات خط خود خواهد ستد و قیمت هر نسخه از

کتاب سه هزار دینار است امید که ناظرین در این کتاب ناظم

و شارح و کاتب از دعای خیر فراموش

نفرمایند اللهم اغفر لنا

بمحمد و آله

یا راکضَ الفلواتِ فی طلبِ الدُّرَر

یا طائفَ الروضاتِ فی شمیمِ الزَّهَر

هذا نجاةٌ للمعادِ فصنهُ کما

لروحِ التی اعطاکَ وهّابُ الصُّوَر

بسم اللهِ الرحمنِ الرحیم

الحمدُ للهِ ربِّ العالمین وصلّی اللهُ علی خیرِ خلقِه محمّدٍ وآلهِ اجمعین ولعنةُ اللهِ علی اعدائهم وظالمیهم ومنکری فضائلهم من الآن الی یومِ الدین اما بعد چنین گوید بنده خاطی عاصی حمد الله بن علی الکرمانی عفی الله عن جرائمهما بعد از آنکه ملاحظه نمودم کثرة معاصی و خطیئات خود را از

اهل

اهل زمان را چنانکه بر شخص بصیر خبیر مخفی نیست غیر از خواندن

بامر خامس آل عبا حضرت سید الشهدا علیه آلاف التحیة والثنا

طریقیکه اقرب بغفران و وصول بجنان باشد بنظر فاتر نرسید و

در ذکر مصیبت آن بزرگوار خبریکه مفید علم بوقوع تفاصیل آن

باشد معدوم یا نادر است و جواز تسامح در ادله سنن هم مصحح

جواز ذکر مصائب غیر معلومة الوقوع بدون نقل قول نیست و نقل

اقوال رکیکه صادره از مخالفین بعد از قطع بقبح عرفی باعتبار

استلزام اهانت خالی از شبهه تحریم نیست ابیاتی در مراثی منسوب

بسید اجل اورع اتقی بحر العلوم اعلی الله مقامه بنظر رسید

و اعتقاد حقیر آنست طریقی از برای ذاکر مصیبت اسلم از خواندن

چند بیتی از آنها و بیان مضامین آنها نباشد بواسطه اطمینان

بفرمایشات ایشان و بواسطه غموض لفظی و معنوی در بعض

ابیات اغلب ذاکرین از خواندن آنها علی وجه الصحة محروم

بودند و شرحی که خالی باشد از تطویل ممل و تقلیل مخل و رافع

عالی و دانی باشد نظر بر سید محمد طاهر رسید شرحی که حامی جهات مذکوره باشد بنویسم و آنرا وسیلهٔ نجاة معاد خود قرار دهم از اشارهٔ صاحب کمال حقیقی دانسته شروع در شرح ابیات مذکوره نمودم و بباید دانست که مراد از معنی نه ترجمه لفظ است بلکه مراد الفاظیست که بعد از خواندن هر بیت تلفظ بآنها مناسبست پس مورد ایراد فضلاء نباشد امید که مطلوب عالی و دانی و نافع منتهی و مبتدی و وسیلهٔ نجاة این عاصی گردد یوم لا ینفع مال ولا بنون الا من اتی الله بقلب سلیم و به استعین انه خیر معین قال اعلی الله مقامه و رفع اعلامه

اَللّٰهُ اَكْبَرُ مَا ذَا الْحَادِثُ الْجَلَلُ
فَقَدْ تَزَلْزَلَ سَهْلُ الْاَرْضِ وَ الْجَبَلُ

اللغة الجلل بمعنی العظیم و سهل الارض خلاف الجبل **الاعراب** الله مبتدأ اکبر خبره والجملة فی مقام التعجب وکذا الجملة الاسمیة بعدها ما مبتدأ او خبر مقدم وذا مبتدأ موخر والحادث ...

مبتدا قول

او عطف بیان او صفة والجبل صفة له والفاء تعلیلیة لاثبات
عظم الحادثة لا لحدوثها قد تحقیقیة تزلزل فعل ماض معروف
فاعله سهل الارض والجبل عطف علیه المعنی بناء و میرزم بعظمة
و بزرگی خدا چه حادثه و شورش قیامت است که برپا شده بزرگی
آنرا کسی غیر خدا نمیداند مصیبتی برپا شد که خدا صاحب عزا
پیغمبر و علی مجلس نشین و هستند مصیبتی هست که کوه و دشت
از آن مصیبت متزلزل و مضطرب شدند هر موجودی از موجودات
و هر ممکنی از ممکنات در عالم خود ماتم زده و گریانند گویا آن
مصیبت نیست که فرزند رسول خدا حضرت سید الشهداء ع
را با لب تشنه و شکم گرسنه سر از بدن جدا کردند

مَا هٰذِهِ الزَّفَرَاتُ الصَّاعِدَاتُ أَسًى
كَأَنَّهَا شُعَلٌ تُرْمَىٰ بِهَا شُعَلُ

اللغة الزفرات جمع زفرة والمراد بها الاصوات الخارجة عند
شدة الحزن والاسی الحزن والشعل جمع شعلة وهی الدخان

الاحمر بسبب تاثير النار فيه الاعراب ما خبر مقدم هذه مبتدأ
مؤخر الزفرات بدل او عطف بيان او صفة الصاعدات صفة
للزفرات واسى مفعول لاجله والجملة الاستفهامية فى مقام التعجب
كأن حرف تشبيه والضمير الراجع الى الزفرات اسمها وشعل خبرها
وترمى بالبنا للمجهول صفة لشعل والبا بمعنى فى متعلق بمحذوف
خبر مقدم وشعل مبتدأ موخر والجملة الاسمية صفة لشعل
كالفعلية والفاضل البسطامى ذكر فى اعراب ترمى بها شعل
وجهين غير هذا والذى ذكرته فى نظرى اقرب ولم يذكره مع كونه
متبادرا المعنى نميدانم چه مصيبت واقع شده است كه جميع
مردم فرياد ميزنند وناله ميكنند بفريادهاى بلند وجميع مردم
محزونند وآثار حزن واندوه از آنها ظاهر است گويا آتش در
قلبهاى مردم افتاده كه ناله هاى آنها مثل شعلهاى آتش ميماند
كه دوان شعله ها شعله هاى ديگر باشد بلى چگونه فرياد نكنند
وناله نمايند فرزند رسول خدا سيد الشهدا بمنزله جان ايشانها هست

پس گویا جان از تن آنها بیرون رفته است

ما للعيون عيون الدمع جارية
منها تخد خدودا حين تنهمل

اللغة العيون جمع العين وهي مشتركة بين معان منها الباصرة وما ينفجر منه الماء ويعرف المراد بالقرائن والخد الشق وما ارتفع من الوجه الانهمال الانصباب الاعراب ما بمعنى اي شيء مبتدا للعيون خبره عيون مبتدا الدمع مضاف اليه جارية خبره والجملة الاسمية في محل الحال من العيون منها متعلق بالجارية والضمير راجع الى العيون الاولى تخد فعل مضارع معروف فاعله راجع الى العيون الثانية خدودا مفعوله حين ظرف لتخد تنهمل فعل معروف فاعله راجع الى العيون الثانية والجملة في محل الجر باضافة حين اليها وجملة تخد في محل الرفع على انها خبر بعد الخبر المعنى اي چه واقع شده است مر چشمهای شیعیان و دوستداران امیر المومنین ع که می بینیم چشمهای اشک از

چشمها

چشمهای آنها رنجیده است و از شدت گریه زاری و ریختن اشک

صورتهای آنها مجروح است

ماذا النواح الذی عط القلوب وما
هذا الضجیج وذی الضوضا والزجل

اللغة النواح مصدر ناح ینوح عط القلوب ای شقها والضجیج و
الضوضا والزجل متقاربة المعنی وهی الاصوات المتفقة
المختلفة کررت للتاکید الاعراب ما خبر مقدم ذا مبتداء
مؤخر النواح بدل منه او عطف بیان او صفة الذی صفة
للنواح عط فعل معروف فاعله راجع الی الموصول والقلوب مفعوله
والجملة صلة الموصول والواو للعطف او للاستیناف ما خبر مقدم
هذا مبتداء مؤخر والضجیج بدل منه وذی عطف علی هذه الضوضا
بدل منها والزجل عطف علی الضجیج المعنی آیا چه واقع شده که
مردم نوحه میکنند و فریاد میزنند که نوحه و فریاد شان دلها را
میشکافد و جگرها را میسوزاند و چه چیز است این صداها

وآوازهای مختلفه که بیکدفعه بلند میشود که نزدیک است
آسمانها را ازهم بشکافد و زمین را بدراند

کَاَنَّ نَفخۃَ صُورِ الحَشرِ قَد فَجَأَت
فَالنَّاسُ سَکرٰی وَلَا سُکرٌ وَلَا ثَمَلُ

اللغۃ فجأ الامر نزل بغتۃ والثمل محرکۃ السکر الاعراب
کان من الحروف المشبھۃ بالفعل نفخۃ اسمھا صور مضاف الیہ
والحشر ایضا مضاف الیہ قد للتحقیق فجأت فعل و فاعل خبر کان
والفا لسببیۃ ما بعدھا للتشبیہ الناس مبتدأ سکری خبرہ
یعنی مراۃ سکری بجعل ھو ھو للمبالغۃ والواو للحال لا نافیۃ
سکر مبتدأ خبرہ محذوف ای موجود ولا ثمل عاطف و معطوف
المعنی خبر دھیدہ اکو یا نفخہ صور واقع شدہ حضرت
اسرافیل در صور دمیدہ کہ مردم یکدفعہ مضطرب بند و گویا
عقل از سر ایشان رفتہ زیرا کہ مردم را می بینم مست و این
مستی خمر و بیخودی شراب نیست

فَذَهَلَّ عَاشُورُ لَوْ غُمَّ الْهِلَالُ بِهِ
كَأَنَّمَا هُوَ مِنْ شُومٍ بِهِ زُحَلُ

اللغة هل الهلال ای ظهر والعاشور لغة فی عاشورا بالمد والقصر غم الهلال ای ستر بغیم ونحوه والشوم بمعنی النحوسة وزحل کوکب معروف بالنحوسة الاعراب قد للتحقیق هل فعل ماض معروف عاشور فاعله لو للتمنی او للشرط وجوابه محذوف ای لکان اولی غم فعل مجهول والهلال نائب عن فاعله به بمعنی فیه متعلق بغم کانما من ادات التشبیه مکفوفة عن العمل بما الکافة هو مبتدا من تعلیلیة لتشبیه الهلال بالزحل شوم مجرور بها به بمعنی فیه متعلق بمحذوف صفة لشوم زحل خبر المبتدا المعنی غوغا و ماتم برپا شده یا هلال المحرم از افق دمید و ایام عاشورا شده کاش هلال را ابر یا ماه مستور و مخفی میماند شیعیان و دوستان اینماه را نمیدیدند بسکه این هلال المحرم شوم و نحس است گویا هلال و ماه نو نیست گویا زحل در کوکب

مخمس اکبر است از افق طالع شده

شَهرٌ دَهیٰ ثِقلَیها مِنہُ دَاهِیَۃٌ

ثِقلُ النَّبِیّ حَصِیدٌ فِیہِ وَالثِّقلُ

اللغۃ دهتہ الداهیۃ ای نزلت علیہ و الثقل محرکۃ کل ماله

قدر و قیمۃ و الثقلین الجن و الانس و الداهیۃ المصیبۃ و الثقل

بالکسر فالسکون الشئ الوزین و الحصید المحصود المقطوع

الاعراب شہر خبر لمبتدا محذوف ای هو شہر دهی فعل معروف

ثقلیها مفعولہ و الضمیر المجرور راجع الی الشہر بلاحظۃ کونها

ایاما معدودۃ منہ متعلق بمحذوف حال من الداهیۃ و الضمیر

راجع الی الشہر داهیۃ فاعل دهی و الجملۃ الفعلیۃ صفۃ للشہر

ثقل النبی بمعنی عترۃ النبی مبتدا حصید بمعنی هالک و ضایع

خبرہ فیہ متعلق بحصید الضمیر المجرور راجع الی الشہر و الثقل

بمعنی القران عطف علی ثقل النبی و الجملۃ الاسمیۃ صفۃ اخری

المعنی چہ ماهیست اینماہ محرم کہ بمصیبت انداخت جن و انس

وبغم واندوه انداختند بهلاک وکوچک کرده وما را بی انخا و مولی کرد عترة نبی را بهماه بود که هلاک شدند واهل بیت در همین ماه بود که اسیر دستگیر شدند ودر همین ماه بود که روز شیعیان ودوستان چون شب تار ظلمانی شد وکلام الله مجید بی مفسر ومبین واحکام خدا معطل وبی رونق شد

فَامَتْ فِيْنَا مِنْ اَهْلِ الْبَيْتِ فِي انْكَسَرَتْ

سُفُنُ النَّجَاةِ وَفِيْهَا الْعِلْمُ وَالْعَمَلُ

اللغة القيامة یو مخصوص یحشر فیه الناس واهل البیت عترة النبی ص والسفن بضمتین جمع السفینة **الاعراب** قامت فعل ماض معروف فینا متعلق به فاعل اهل البیت مضاف الیه والمراد بقیامت اهل البیت یوم العاشورا لما وقع فیه من الرزایا والبلایا والوا عاطفة انکسرت فعل ماض معروف سفن فاعل النجاة مضاف الیه والمراد عترة النبی ص الواو للحال فیها متعلق بمحذوف خبر مقدم العلم مبتدا موخر والعمل عطف علیه **المعنی** بهمانم قیامت برپا شده است

یا روز عاشورا بلکه قیامت اهل بیت پیغمبر است که ایشان
با آنکه بمنزلهٔ کشتی بودند از برای نجاة خلق و دارای علم و عمل
بودند در روز عاشورا همگی کشته و بخاک و خون آغشته شدند
و زنان و دختران که عیال الله بودند همگی اسیر و دستگیر گردیدند

وَارْتَجَّتِ الْاَرْضُ وَالسَّبْعُ الشِّدَادُ وَقَدْ
اَصَابَ اَهْلَ السَّمٰوَاتِ الْعُلٰی الْوَجَلُ

اللغة الارتجاج الاضطراب و الشداد المستحکمات الوجل الخوف
الاعراب ارتجت فعل ماض معروف الارض فاعله و الواو للعطف
السبع عطف علی الارض الشداد صفة للسبع و الواو للعطف قد
للتحقیق اصاب فعل ماض معروف اهل مفعول له السموات مضاف الیه
العلی صفة للسموات الوجل فاعل اصاب **المعنی** چگونه نباشد مانم
روز بدرا که در آن زمین بلرزه و اضطراب آمد نه زمین تنها بلکه
آسمانها در آن روز بلرزه بیرون آمدند و نزدیک شد که آسمانها
از هم بپاشند با وجود استحکامیکه از برای آنها هست و خوف

و وحشت بر اهل آسمانهای ایشان مستولی شد که گویا ملائکه و
سکان سموات از تسبیح تهلیل باز مانده اند و مضطرب و متحیر
مانده بودند که آیا چه واقع خواهد شد

وَاهتَزَّ مِن دَهَشٍ عَرشُ الجَلِیلِ فَلَو
لَا اللهُ مَاسِکُهُ اَهوَیٰ بِهِ المِیَلُ

اللغة الاهتزاز بمعنی التحرک الدهش التحیر اهوی به اسقطه المیل
الانحنا الاعراب اهتز فعل ماض معروف من دهش متعلق
باهتز عرش الجلیل فاعل الفعل الفا للتفریع لولا امتناعیة الله
مبتدا ماسک خبره والضمیر مفعوله معنی مجرور محلا باضافة
ماسک الیه اهوی فعل معروف به متعلق به المیل فاعله والجملة
جواب لولا المعنی دور عاشورا بود عرش خدا با آن عظمت از
وحشت و حیرت بلرزه و اضطراب آمد اگر نه این بود که خداوند
عالم بید قدرت خود نگاه داری نمود برپا نمانده بود و بساقط
شده بود

جَلَّ الإلٰهُ فَلَبِسَ الحُزنُ بِالعَنَه
لٰكِنَّ قَلباً حَواهُ حُزنُهُ جَلَلُ

العنه الجلل محرکه مصدر بمعنی العظمه وهو ایضه اسم بمعنی الشئ العظیم حواه ای حاطه به اشتمل علیه الاعراب جل الاله فعل وفاعله والفاء تفریعیه لبس من الافعال الناقصه الحزن اسمه بالعنه خبره والضمیر البارز مفعوله راجع الیه تعم والمستتر راجع الی الحزن لکن للاستدراک قلبا اسمها حوا فعل ماض معروف فاعله مستتر راجع الی القلب والضمیر البارز مفعوله راجع الیه تعم ای احاط بجمیعه ومعرفته والجمله صفه للقلب حزنه مبتدا والضمیر البارز راجع الی القلب مضاف الیه جلل خبر المبتدا والجمله الاسمیه خبر لکن المعنی خداوند عالم اجل وارفع است از اینکه حزن واندوه باو برسد و هیچ حادثه از حوادث در عالم ذات او راه بر نیست لکن هر قلبی که محبت خدا در او باشد ومعرفت حق جل اسمه را احاطه کرده باشد مصیبت او بزرگ است و حزن و اندوه او بقدر معرفت

ومحبۂ اوهست

قَضَى المُصَابُ بِاَنْ تَقْضِي النُّفُوسُ لَهُ

لٰكِنْ قَضَى اللّٰهُ اَنْ لَا يُسْبَقَ الاَجَلُ

اللغۃ القضا بمعنی الحکم وایضا بمعنی اداء الدین والثالث والاول من الاول والثانی من الثانی والمصاب المصیبۃ والاجل زمان اجل اللّٰہ الموت فیہ الاعراب قضی فعل ماض معروف بمعنی حکم والمصاب بمعنی المصیبۃ الواقعۃ علی اهل البیت فاعلہ والجار متعلق بقضی ان ناصبۃ تقضی فعل معروف بمعنی تؤدی النفوس فاعلہ مفعولہ محذوف ای بان تؤدی ما علیها من الموت الحتمی اللام تعلیلیۃ متعلق بتقضی والضمیر المجرور راجع الی المصاب لکن للاستدراک قضی اللّٰہ بمعنی حکم اللّٰہ فعل و فاعل ان ناصب مع ما بعدها فی محل النصب بقضی علی المفعولیۃ لا نافیۃ یسبق مضارع مجهول الاجل نائب عن الفاعل وحاصل المعنی ان هذه المصیبۃ الواقعۃ علی اهل البیت حاکمۃ بان لك

النفوس وكانت هالكة لهذه الرزية لولا ان الله تعالى حكم بان الاجل الذي عينه للنفوس لا يسبقه الاجل الذي يعرض لوقوع المصيبات

المعنى بلى سزاوار بود از این مصیبت جمیع روحها از جسمها مفارقت نمایند و بدنها خود را خالی بگذارند لکن روحها در بدنها باقی ماندند و مفارقت نکردند بواسطه آنکه خداوند عالم از برای هر نفسے اجلی قرار داده و مقدر فرموده که هیچ نفسے پیش از آن اجل و موعد نمیرد و تقدیر تغییر بردار نیست

هذا مُصابُ الذي جبريلُ خادِمُهُ

ناغاهُ في المَهدِ إذ ينطقْ تَمائمُهُ

اللغة المصاب المصيبة ناغا من المناغاة وهي تكلم المرأة للصبي بما يسره ونيطت من ناطه عليه ينوطه اذا لفه عليه و التمائم جمع التميمة وهي دعا او عوذة تكفي صاحبها من الآفات والبليات الاعراب هذا مبتدأ مصاب خبره الذي مضاف اليه جبريل مبتدأ خادمه خبره والضمير البارز عايد الى الموصول

بيانيه موصول

والجملة الاسمية صفة الذي ناغا فعل ماض معروف فاعله راجع الى جبرئيل والضمير البارز مفعوله راجع الى الموصول فى المهد متعلق بناغا والجملة الفعلية بدل بعض من خادمه لانه نوع من الخدمة اذ توقيتية اضيفت الى ما بعدها نيط فعل ماض مجهول تمائم نائب عن الفاعل والضمير المجرور بالاضافة راجع الى الموصول **المعنى** آیا سزاوار بود کسیکه جبرئیل که امین وحی خدا هست خادم او باشد و گهواره جنبان وهم صحبت او باشد در زمان طفولیت چنین کسی را فرقه اشقیا بدون جرم وگناه سر از بدن جدا نمایند عیالش را اسیر و دستگیر نموده شهر بشهر و دیار بدیار دیگر رانند باذلت وخاری

هذا مُصاب الشهيد المستضام ومن
فوق السموات قد قامت مأتمه

اللغة المصاب المصيبة المستضام المظلوم يقال ضامه واستضامه اى ظلمه والمآتم على وزن مفاعل جمع ماتم على مفعل بفتح الميم

والعین یعنی اقامۃ اسم التعزیۃ **الاعراب** هذا مبتدا مضاف خبره الشهید مضاف الیه المستضام صفة الشهید من عطف علی الشهید فوق السموات ظرف مکان لقامت قد للتحقیق قامت فعل فاعله ماتمه والضمیر راجع الی الموصوف الجملة صلته **المعنی** این مصیبت شهید یست که بی گناه اورا مظلوم شهید کردند نه در زمین تنها عزاداری او هست بلکه در آسمانهای بلند ملائکه بعزاداری او مشغولند واقامه تعزیه داری آنرو دا مینمایند

سِبطِ النَّبیِ اَبِی الاَطهارِ وَالِدُهُ

الکَرّارُ مَولیً اَقامَ الدِّینَ صارِمُهُ

اللغة السبط ولد الولد والجمع اسباط الاطهار جمع طهر کقفل واقفال والمراد الائمة التسعة الکرار فعال من کرّ فی الحرب اذا رجع الیها الصام السیف من الصرم وهو القطع **الاعراب** سبط النبی بالجر بدل او عطف بیان او صفة

للشهید وکذا ابی الاطهار والده مبتدأ لاتصال الهاء باللام و
اول المصرع الثانی کان الکرار وهو خبر المبتدأ او صفة له مولی
خبر افام فعل ماض معروف الدین مفعول له صادمه فاعله والجملة خبر
بعد الخبر او صفة للخبر **المعنی** کشتند شهید مظلومی را که فرزند
زادهٔ پیغمبر بود و از پیغمبر حیا نکردند و نه امام اطهار از نسل
طیب و طاهر او بودند و پدرش حیدر کرار بود و امام و مولای مؤمنین
بود که دین خدا بواسطهٔ شمشیر آن بزرگوار رواج و رونق گرفت

صِنوُ الزَّکیِّ جَنیٰ قلبِ البتولِ لهُ
اُقسوُمةٌ لیسَ فیها مَن یقاسِمهُ

اللغة الصنو بمعنی المثل یطلق الصنوان علی نخلتین من اصل واحد
لکونهما مثلین والمراد بالزکی الحسن المجتبی ع جنی کعصی ما یجنی من الشجر
المراد بالبتول فاطمة الزهراء ع اقسومة کاعجوبة ما یحصل بالقسمة
الاعراب صنو الزکی علی تقدیر الرفع خبر هو محذوف و جنی قلب
البتول خبر بعد الخبر باضافة الاول الی الثانی والثانی الی الثالث

له خبر

لا خبر مقدم اقسوه مبتدأ موخر لیس من الافعال الناقصة فیها
متعلق ببقیا سمه من اسم لیس یقا سمه صلة الموصول والضمیر المستتر
بما ئدالیه البارز عایدالی ما یکون المراد به الحسین ع والخبر محذوف
وجملة النفی صفة المبتدأ المعنی کسی نشد کسی ذاکر با امام حسن
مجتبی ع از یک اصل بودند و برادر بودند و میوه دل فاطمه زهرا علیها
سلام الله بود و از نجابت و صفات پسندیده و برکات از جمیع مردم
برتر بود و کسی قسمت برادر نبود زیرا که خدا ائمه اطهار را از نسل او
واجابت دعا را در تحت قبه او و شفا را در تربت آن بزرگوار قرار داد

مُطَهَّرٌ لَیسَ یَغشَی الرِّیبُ ساحَتَهُ
وَکَیفَ یَغشَی مِنَ الرَّحمٰنِ عاصِمُهُ

اللغة الغشیان الستر والاحاطة والمراد بالریب الصفات الرذیلة
وبالساحة الاطراف والعصمة الحفظ الاعراب مطهر خبر مبتدأ
محذوف ای هو مطهر لیس من الافعال الناقصة اسمه مستتر فیه
یغشی فعل مضارع معروف الریب فاعل ساحته مفعوله اضیف

وهو ۔

الی الضمیر الراجع الی المبتدأ او الخبر و الجملة الفعلیة خبر لیس و ما بعده خبر بعد الخبر او صفة مطهر کیف حال عن الموصول یغشی فعل مضارع معروف فاعله مستتر راجع الی الریب من مفعول الرحمن مبتدأ لحامیه خبره و الضمیر المجرور بالاضافة عائد الموصول و الجملة صلة الموصول المعنی کشتند کسی راکه خداوند عالم او را پاک و پاکیزه کردانیده بود از جمیع عیبها و نقصها و هیچ معصیتی و صفة رذیله هرکز در اطراف او کذر نکرده بود زیراکه خداوند عالم او را معصوم قرار داده بود و کسیکه خداوند عالم او را معصوم و محفوظ بدارد چکونه معصیت از او صادر میشود

لِلّٰهِ طُهْرٌ تَوَلَّى اللّٰهُ عِصْمَتَهُ

أَرْدَاهُ رِجْسٌ عَظِيمَاتٌ جَرَائِمُهُ

اللغة المراد بالطهر الطاهر من الاخباث و الادناس و الذنوب و العیوب اولئک الارذا الاهان المراد بالرجس الخبیث اللعین الباعث علی قتله عمر الجرائم الذنوب الاعراب لله خبر مقدم

طهر مبتدأ موخر تولی الله عصمته فعل و فاعل و مفعول والجملة

صفة المبتدأ اداه رجس فعل و مفعول و فاعل عظیمات خبر مقدم

جرائمه مبتدأ موخر و الجملة الاسمیة صفة رجس المعنی چه قدر

بعجب دارد کسیکه خداوند عالم او را طیب و طاهر قرار داده بود

از جمیع نقائص و عیوب و او را معصوم و محفوظ از معاصی قرار

داده بود چگونه هلاک کرد و شهید نمود او را یزید پلید ملعون

که بسیار بزرگی معاصی آنرا دور اکسی غیر از خدا نمیداند

لله مجد سما الافلاک رفعته

ماد العلی عند ما مادت دعائمه

اللغة المجد الشرف السمو الرفعة و ماد فی الموضعین من المیدان

بفتح الیاء بمعنی التحرک الدعائم جمع دعامه بالکسر ما یقوم به الشیٔ

الاعراب لله خبر مقدم مجد مبتدأ موخر سما فعل ماض معروف

الافلاک مفعوله رفعته مضافا الی الضمیر الراجع الی المجد فاعله و

الجملة الفعلیة صفة المبتدأ ماد فعل ماض معروف العلی فاعله

عند ظرف متعلق بما دام مصدریه ماد ث فعل ماض معروف

دغائم فاعله اضیفت الی الضمیر الراجع الی المجد المعنی قسم بخدا

شرافت و بزرگی و نجابتی داشتن آن بزرگوار که دفعة او بزرگتر

از افلاک بود چگونه نباشد و حال آنکه افلاک و هر چه در آنها

و مادون هست همه از طفیل وجود آنحضرتست و بقتل آوردن

آنحضرت افلاک را بلرزه و اضطراب آوردند و بنای شرف و

اساس مجد بزرگواری را خراب کردند

ضَیْفُ اَلَمَّ بِاَرْضٍ وِرْدُهَا شَرَعٌ

فَضَنَّ بِهَا وَهُوَ ظَامِی الْقَلْبِ حَائِمُهُ

اللغة الم بارض ای نزل بها الورد بالکسر الماء الذی یورد علیه

الشرع محرکة ما یستوی فیه الکل ولا یختص بعض دون بعض فضنی

بها ای مات فیها الظامی اسم فاعل من الظماء بالتحریک شدة

العطش والحائم بمعنی العطشان الاعراب ضیف خبر لمبتدا

محذوف الم فعل ماض معروف فاعله راجع الی الضیف بارض

متعلق به الجملة الفعلية صفة لضيف و رد مضاف الى الضمير الراجع
الى الارض مبتدأ شرع خبره والجملة الاسمية صفة ارض فضى فعل
ماض معروف فاعله راجع الى الضيف بها بمعنى فيها متعلق به و الواو
حالية هو مبتدأ ظامى مضاف الى القلب خبره حائم مضاف الى الضمير
الراجع الى القلب خبر بعد الخبر **المعنى** جان همه عالم يعنى مهمانيكه
وارد شد در زمين كربلا و مهماندارى كردند او را بانيكه آبى كه
بر كس مباح بود حتى جانوران صحرا از آن ميخوردند بر او و
عيالش بستند و شهيد كردند او را در حالتيكه تشنه بود و جگرش
از شدة عطش ميسوخت

لَهفى على ماجدٍ اَذبت اَنامِلَهُ
عَلَى السَّحابِ غدا سُقياهُ خاتمُهُ

اللغة اللهف التاسف الماجد صاحب الشرف الاذبا بمعنى الانفاد
الانامل رؤس الاصابع غدا بمعنى صار سقيا بمعنى ما يستسقى به
الاعراب لهفى بالاضافة الى ياء المتكلم مبتدأ على ماجد متعلق

بجذوف خبره ادبت فعل ماض معروف فانامل فاعله مضاف الی الضمیر الماجد
فاعل الفعل علی السحاب متعلق بادبت والجملة الفعلية صفة
الماجد غدا من الافعال الناقصة اسمه سقيا خبره المقدم خاتمه
للمؤخر المعنی ای حزن واندوه زیاد شود بر صاحب شرافت وحسب
نسبی که در مقام جود وبخشش وریختن دینار ودرهم از سر
انکشتانش زیادتی داشته باشد بارانیکه از ابر ببارد وآن زکوة
بار از جود وبخشش انکشتان او میبارد در آن دوران کذارده از شدة
عطش میمکید وهیچکس آن مظلوم تشنه را سیراب نمیکرد

لَهفِي عَلَى الْاٰلِ الصَّرعیٰ فِي الطُّفُوفِ فَمَا
غَيْرُ الْعَلِيلِ بِذَالِكَ الْيَوْمِ سَالِمُهُ

اللغة الصرعی جمع الصریع وهو الساقط علی الارض والطفوف
جمع الطف بمعنی جانب البر اطلق الطف علی مقتل الحسینؑ لانه
جانب البر مما یلی الفرات والجمع باعتبار وقوع کل شهید فی جانب
منه الاعراب لهفی مبتدا علی الآل متعلق بمحذوف الصرعی حال

من الال في الظفوف متعلق بصبر علي الواو للحال ما نافية غير مضاف

الى العليل مبتدأ ابناء البرم متعلق بسالمه وهو خبر المبتدأ

وهو خبر المبتدأ والضمير المجرور راجع الى الال **المعنى** اى حزن

واندوه زياد سوى آل رسول خدا كه هر يكى در كوشه از ميدان

برخاك هلاك افتاده بودند وغير از يك عليل بيمار در آن روز

از ايشان سالم باقى نمانده بود وهمكى در آن روز با لب تشنه وشكم

كرسنه شهيد شده بودند

اُغتُنِمَ يَومٌ بِرِحَمَّت مَلاحِمُهُم

ثُمَّ انجَلَى وَهُم قَتلَى غَنائِمُهُ

اللغة اغتنم الامر بالبنا للمعروف اى اشتد حمّت ملاحمهم اى

اشتدت المصائب والفتن عليهم الانجلاء الانكشاف القتلى جمع

القتيل الغنائم جمع الغنيمة **الاعراب** اغتنم فعل ماض معروف

يوم فاعله بمعنى فيه متعلق بحمّت حمّت فعل ماض مبنى للمفعول ملاحم

بالاضافة الى الضمير الراجع الى الال نائب عن الفاعل والجملة

صفة الیوم ثم عاطفة للجملة بعد علی جملة اغتم انجلی فعل ماض
معروف فاعله راجع الی الیوم والواو حالیه هم مبتدأ فتلی خبره
غنائم خبر بعد الخبر مضاف الی الضمیر الراجع الی الیوم المعنی
تیره وتار شده روز عاشورا وگرد وغبار برخاست در روز قیامت
نائره حرب مشتعل شد وکار آل رسول الله تنگ گردید و سخت
شد مصیبات وفتنه ها بعد از آن تیرگی وگرد وغبار هوا
روشن شد وصافی گردید درحالتیکه مردان آل رسول خدا
شهید شده همگی برخاک هلاک افتاده بودند وزنان و دختران
ایشان اسیر و دستگیر وغنیمت آل ابوسفیان شده بودند

حزن طویل الی ان ینجلی ابدا

حتی یقوم بامر الله قائمه

اللغة انجلی منه ای امتنع الانجلاء الانکشاف الاعراب

حزن خبر مبتدأ محذوف ای حزننا علی هذه الرزیه طویل صفة
للخبر انجلی فعل ماض معروف فاعله راجع الی الحزن ان ینجلی

باسكان الياء للضرورة في محل النصب او الجر على الخلاف بدا ظرف متعلق بابى حتى لانتهاء الغاية الزمانية متعلق بابى يقوم فعل مضارع معروف منصوب بان المقدرة ما الباسببة متعلقة بيقوم امر بمعنى الاذن او الاعم منه مجرور بها مضاف الى الكلمة الجلالة قائم مضاف الى الضمير الراجع الى الآل فاعل يقوم المعنى حزن واندوه شيعيان براين مصيبت كم نميشود وبطول زمان كهنه نميگردد و ابا وامتناع دارد از انكه برطرف شود و داغ اين مصيبت بر جگر شيعيان باقى است تا انكه قائم آل محمد عجل الله فرجه ظاهر شود بفرمان خدا بجو بخواهى جد بزرگوار خود و داد آن مظلوم شهيد را بخواهد و چشم شيعيان بجمال آن بزرگوار روشن شود اللهم عجل فرجه و سهل مخرجه و اجعلنا من اعوانه و انصاره بحق محمد و آله

كَيْفَ السُّلُوُّ وَنَارُ الْقَلْبِ تَلْتَهِبُ
وَالْعَيْنُ خَلْفَ قَذَاهَا دَمْعُهَا سَرِبُ

بيت عربي

اللغة السلو على وزن فعول التسلّی الالتهاب الاشتعال القذی ما یقع فی العین فیجری معها الشرب کفرح الجاری علی الارض

الاعراب کیف الاستفهامیة خبر مقدم السلو مبتدأ موخر الواو حالیة نار بالاضافة الی القلب مبتدأ تلتهب فعل مضارع معروف فاعله مستتر راجع الی النار والجملة خبر المبتدأ الواو حالیة او للعطف علی الجملة الحالیة العین مبتدأ خلف ظرف لشرب قذاها مضاف الیه مع مضاف الی الضمیر الراجع الی العین مبتدأ ثان شرب خبره والجملة خبر للمبتدأ الاول

المعنی چگونه ممکن تسلّی داد شیعیان و دوستان را در مصیبت حضرت سید الشهداء ع و حال آنکه جگرهای ایشان کباب شده و آتش در قلب آنها افتاده و زبانه میکشد بلی چنین است هرگاه خاشاکی در چشم بیفتد خودداری نمیتوان کرد و بیخود اشک از چشم جاری میشود حال شیعیان چنین است که هرگاه این مصیبت را یاد می آورند بی طاقت اشکشان جاری میشود

اَلْقَى المُصَابُ عَلَى الاِسْلَامِ كَلْكَلَهُ
فَكُلُّ مُنْتَسِبٍ لِلدِّينِ مُكْتَئِبُ

اللغة الالقاء الطرح المصاب المصيبة الكلكل الصدر الاكتئاب الاغتمام **الاعراب** القى فعل ماض معروف المصاب فاعله على الاسلام متعلق بالقى كلكل مضاف الى الضمير الراجع الى المصاب مفعول له الفاء تفريعية كل مبتدا منتسب مضاف اليه للدين متعلق بمنتسب مكتئب خبر المبتدا **المعنى** حضرت سيد الشهداء بمنزله قلب است از براى اهل اسلام هرگاه اذيتى بقلب وارد آيد جميع اعضا متالم ميشوند همچنين مصيبت اين بزرگوار مصيبت بر جميع اهل اسلام است پس گويا تمام مصيبت خود را انداخت بر روى اسلام زيرا كه هر كس نسبتى باهل اسلام داشته باشد محزون و مغموم است و اشك از چشم او جارى الا انكه غافل باشد

لَا صَبْرَ فِى فَادِحٍ عَمَّتْ رَزِيَّتُهُ
حَتَّى اَعَزَّ الصَّبْرَ مِنْهُ الحُزْنُ وَالوَصَبُ

اللغة الصبر حبس النفس عن اظهار الجزع الفادح العظيم
الرزية المصيبة اعترا ای طرء علیه الوصب کالتعب وزنا ومعنی
الاعراب لا لنفي الجنس صبر اسمها في فادح متعلق بمحذوف خبرها
عمت فعل ماض معروف رزيته بالاضافة الى ضمير الفادح فاعله و
الجملة الفعلية صفة الفادح حتى ابتدائية او عاطفة اعترى فعل
ماض معروف الصبر مفعول له من تعليلية متعلقة باعترى والضمير
المجرور بها راجع الى الفادح الحزن فاعله والوصب عطف عليه
المعنى یعنی چگونه صبر کنند شیعیان و جزع ننمایند و اشک نبارند
درین امر بزرگ که واقع شد که مصیبت او جمیع اهل آسمان و زمین را
احاطه نموده و غم و اندوه ایشان را فرا گرفته بلکه جای آن داشت
که صبر بی صبری کند و حزن و تعب و اندوه باو برسد

لا تقلد العين حق الفقد من صبب
وان جرت حين يجري معها الصبّ

اللغة القدر القيمة والمنزلة ومنه اشتقاق الفعل في اول

البيت الصبب اجرا الماء والفائدة وهو في اخر المصرع الاول بمعنا
المصدر وفي اخر المصرع الثاني صفة مشبهة بمعنى المصبوب ان
ثبت والا فمصدر بمعنى المصبوب الاعراب لا نافية تقدر فعل
مضارع معروف فاعله العين حق القدر مفعول مطلق لكون الحق
في المعنى عين ما اضيف اليه من صبب متعلق بتقدر ان شرطية
جرت فعل ماض معروف فاعله مستتر راجع الى العين حين ظرف
لجرت اضيفت الى الجملة بعده بجري فعل مضارع معروف مع
مضاف الى ضمير العين فاعله الصبب بمعنى المصبوب صفة له وجواب
الشرط محذوف لتقدم ما يدل عليه يعني ليس للعين قدر و
منزلة بعينا به من جهة اجرا الدمع لان هذه المصيبة كان من
حقها ان يجري العين بسببها دما بعوض الدمع واعلم ان
الفاضل البسطامي جعل الفعل في اول المصرع الاول من القدر
وكذا حق القدر بجعله بمعنى حق القدرة على ما يظهر منه ولم
احصل للبيت على هذا التقدير معنى ولا يذهب عليك لطف

ما ههنا علیه السبب المعنی ای چشم این مصیبت مصیبتی است که
عوض اشک باید خون گریه کنی و هرچه اشک بریزی معذور
نیستی اگرچه خون هم اشک شوی و جاری شوی از بسیاری گریه
بجای عزاداری قیام ننموده مگر آنکه خون شوی و عوض اشک
جاری شوی در مصیبتی که زمین خون گریه کرد

تستحقر الدمع فیمن قد بکته دما
ارجاء ها الجون و الخضراء و الشهب

اللغة الاستحقار جعل الشیء حقیراً الارجاء الاطراف و النواحی
الجون بالفتح فالسکون یقال للابیض و الاسود و هو من الاضداد
جاء ممایقع علی القلیل و الکثیر و یحتمل کونه ههنا بالمعنی الاول لان
اطراف المقتل و المدفن بسبب وقوعه هناک صارت کانها
انوار بصر و بالمعنی الثانی اشار الی ظلمة اطراف الارض و نواحیها
بسبب وقوع هذه الرزیة الی یوم القیمة الخضراء اسم للسماء
لخضرتها حین النظر الیها الشهب بضمتین جمع الشهاب و المراد منها

هنا الاجرام السماویه الاعراب تستحفر فعل مضارع معروف
الدمع مفعوله فیمن متعلق بتستحفر قد للتحقیق بکت فعل ماض معروف
والضمیر المتصل عائد الی الموصول ای بکت علیه دما مفعوله ارجا
بالاضافة الی الضمیر الراجع الی الارض المعهودة الراسخ نصورها
فی اذهان الشیعه مرفوع علی الفاعلیه تنازع فیه الفعلان تستحفر
وبکت فیجعل فاعلا لاحدهما و یضمر فی الاخر الجون صفة
لارجا ئها الخضر عطف علی الارجا والشهب ایضا عطف علیه
اعلم ان الفاضل جعل فاعل تستحفر راجعا الی العین ولا
یخفی علیک لطف ما حملنا البیت علیه فهو کالتعلیل للبیت الاول
یعنی لیس للعین قدر یعتنا به بسبب اجراء الدمع لان الارض
والسما وما فیهما اجرت وبکت فی هذه المصیبه دما بعوض
الدمع و تستحفر الدمع فیها المعنی بچشم چرا خون کریه نمیکنی
واگر خون نداری چرا خون نمیشوی و فرو نمیباری در مصیبتی که
زمین در آن مصیبت خون گریست و آسمان و جمیع اجرام سماویه

مخزون کرده کردند وحقیر وبی قدر وکم شمردند اشک را
در این مصیبت سزاوار دیدند که خون ببارند

قَلَّ البُکَاءُ عَلیٰ رُزْءٍ یَقِلُّ لَهُ
شَقُّ الجُیُوبِ وَعَطُّ القَلْبِ فِی العَطَبِ

اللغة الرزء کقفل المصیبة الشق جعل الشئ منشقا الجیوب
جمع الجیب بالفتح فالسکون بمعنی القمیص والمراد بعط القلب
انشقاقه العطب الهلاک الاعراب قل فعل ماض معروف البکا
فاعله علی رزء متعلق بالبکا یقل فعل مضارع معروف متعلق
بیقل والضمیر راجع الی الرزء شق الجیوب فاعل یقل والاضافة
من قبیل اضافة المصدر الی مفعوله والجملة صفة الرزء عط
القلب عطف علی الفاعل وکذا العطب عطف علیه المعنی در این
مصیبت کبری وداهیه عظمی کم است اشک ریختن وکم است پاره
کردن پیراهنها جای آن دارد که جگرها پاره پاره شود واز هم
بپاشد وروحها شیعیان از بدن بیرون رود وهمگی بیکدفعه

هلاک شوند و روحها بدنها را خالی کذارده بدنها بی روح بمانند کیفَ العَزاءُ وَجُثمانُ الحُسَینِ عَلی الرَّمضاءِ عارٍ جَریحٌ بالثَّریٰ تَرِبُ

اللغة العزاء الصبر الجثمان بالمثلثة الشخص و بالسین المهملة الجسم الرمضا الرمال الحامیة من حرّ الشمس الثریٰ التراب الندی واریدبه هنا مطلق التراب و المراد بالترب کثیر التمرغ بخشن الصعید الملقی علی التراب **الاعراب** کیف خبر مقدم العزاء مبتدأ مؤخر الواو حالیة جثمان مبتدأ اضیف الی الحسین علی الرمضا متعلق بمحذوف خبره عار مع جریح و ترب اخبار بعد الخبر بالثری بمعنی فی الثری متعلق بجریح او عار او بهما **المعنی** چکونه میتوان صبر کرد و خود داری نمود و حال انکه بدن حسین برهنه و پاره پاره بر روی ریکها و خاکهای کرم افتاده و بخاک و خون آلوده و یکنفر مسلمان پیدا نمیشد که این بدن مجروح را از روی آن خاکها بردارد و بخاک بسپارد

والراس

وَالرَّاسُ فِی رَاسِ مَیَّالٍ یُطَافُ بِهٖ
وَیَقْرَعُ السِّنَّ مِنْهُ شَامِتٌ طَرِبٌ

اللغۃ المیّال صیغۃ مبالغۃ من المیل والمراد منہ ھنا الرمح الطویل یطاف بہ ای یدار بہ القرع الضرب بشدۃ الشامت من الشماتۃ وھی اظھار السرور بمصائب العدو والطرب بکسر الراء من الطرب بفتحھا وھو عروض حالۃ للانسان تدل علی شدۃ الفرح **الاعراب** الواو عاطفۃ او حالیۃ الراس تبقلبہ راسہ مبتدأ فی راس باضافۃ المجرور الی میّال متعلق بمحذوف خبرہ یطاف فعل مضارع مجہول بہ نایب عن الفاعل والجملۃ خبر بعد الخبر الواو عاطفۃ یقرع فعل مضارع معروف السن مفعولہ منہ متعلق بمحذوف حال من السن والضمیر راجع الی الراس شامت فاعل الفعل وطرب صفۃ لہ **المعنی** چگونہ صبر کنیم و شکیبائی پیش گیریم وحال آنکہ سر مبارک حسین را بر سر نیزۂ بلندے نصب کردہ بودند واو را باطراف بیابانہا و شہرہا میگردانیدند

ویزید ملعون ولد الزنا بکشتن آن بزرگوار شادی وخوشحالی
میکرد وشماتت مینمود وآنمردود خبیث چوب خود را بلند
میکرد وبرلب ودندان آن سید مظلوم میزد

وَاَهلُ بَیتِ رَسُولِ اللّٰهِ فِی نَصَبٍ
اَسرَی النَّوَاصِبِ قَد اَنضَاهُمُ التَّعَبُ

اللغة النصب کالتعب وزنا ومعنا الاسری جمع الاسیر والمراد
من النواصب مبغضی آل محمد الانضا الاهزال الاعراب
اهل مبتدا اضیف الی بیت وهو الی رسول وهو الی اللّٰه فی نصب
متعلق بمحذوف خبر اسری مضاف الی النواصب خبر بعد الخبر
قد للتحقیق انضا فعل ماض معروف هم مفعوله التعب فاعله
المعنی ای شیعیان ودوستان رسول خدا چگونه صبر کنیم وحال
آنکه اهل بیت رسول خدا در رنج وتعب ومحنت بودند واسیر
ودستگیر نواصب ودشمنان آل پیغمبر بودند واز زیادتی مشقت
ومحنت آل رسول اللّٰه ضعیف ونحیف ولاغر شده بودند

وَالنَّاسُ لَاجَازِعٌ فِيهِمْ وَلَا وَجِعٌ
وَلَاحَزِينٌ وَلَا مُسْتَرْجِعٌ كَئِبٌ

اللغة الجازع من الجزع بفتح الزاء وهو اظهار الحزن بالصوت وغيره الوجع بكسر الجيم صفة مشبهة منه بفتح الجيم وهو الداء والاذى الحزين من الحزن وهو اشد الهم والغم الاسترجاع ترديد الصوت عند البكا الكئب بكسر الهمزة من الكأبة بمعنى الغم وسوء الحال الاعراب الناس مبتدا لا نافية جازع خبر فيهم بارجاع الضمير الى ال الرسول متعلق بجازع والاسما الثلثه عطف على جازع كئب صفة لمسترجع المعنى آن امتواصر نبود در مصيبت آل رسول كه مردان ايشانرا كشتند و زنان و دختران ايشانرا اسير نمودند وحال انكه مردم بيحيا و بيوفاى كوفه و شام عوض حزن كنند و در مصيبت آنها جزع نمايند و گريه و صدا داد و فرياد كنند اظهار فرح و سرور ميكردند و دست بيكديگر ميدادند مبارك باد ميگفتند

انكه اظهار م

فَلَيْتَ عَيْنَ رَسُولِ اللّٰهِ نَاظِرَةٌ
مَاذَا جَرىٰ بَعْدَهُ مِنْ مَعْشَرٍ نَكَبُوا

اللّغة المعشر كجعفر الجماعة من الناس النكب العدول عن الشئ
والباقي واضح الاعراب الفاء تفريعية ليت من الحروف المشبهة
بالفعل عين اسمها اضيفت الى رسول وهو الى الله ناظرة خبرها
ماذا بمعنى الذي مفعول ناظرة من قبيل الحذف والايصال جرى
فعل ماض معروف فاعله راجع الموصول والجملة صلته بعده
متعلق بجرى والضمير راجع الى رسول الله ص من معشر متعلق
بجرى نكبوا فعل ماض معروف فاعله والجملة صفة معشر
المعنى ايكاش رسول خدا ص در حيوة ميبود ودر صحراى كربلا حاضر
ونظر ميكرد چگونه كوفيان وشاميان فرزندش حسين ع را با لب
تشنه پاره پاره كردند وعيالش را اسير نمودند واموالش
را بغارت بردند وچگونه از دين بركشتند واز راه حق عدول
كردند

کَمْ نَعَبْدِہٖ مِنْ خُطُوْبٍ بَعْدَھَا خُطَبٌ
لَوْ کَانَ شَاھِدُھَا لَمْ تَکْثُرِ الْخُطَبُ

اللّغۃ الخطوب جمع الخطب بالفتح فالسکون وھو الامر العظیم
الخطب بالضم فالفتح جمع الخطبۃ بالضم فالسکون وھی معروفۃ
الاعراب کم خبریۃ فی محل الرفع بالابتدائیۃ بعبدہ متعلق بمحذوف
خبر المبتدا من خطوب ممیز لکم بعد مضاف الی الضمیر الراجع الی الخطوب
خبر مقدم خطب مبتدا موخر لو شرطیۃ کان من الافعال الناقصۃ
اسمہا مستتر راجع الی رسول شاھدھا خبر کان اما بکسر الھا
علی انہ اسم فاعل من الشھود بمعنی الحضور وبفتح الھا علی انہ
فعل ماض معروف من المشاھدۃ والضمیر البارز راجع الی
الخطوب مجرور علی الاول منصوب علی الثانی لم جازمۃ تکثر
فعل مضارع معروف مجزوم بلم الخطب فاعلہ والجملۃ جواب لو
الشرطیۃ والذی یظھر لی فی بیان مراد السید دفع مقام انہ
یرید ان یقول کان المنافقون والمخالفون بعد رسول اللہ ﷺ

يرتكبون الامور العظيمة كغصب الخلافة وقتل امير المؤمنين
والحسن والحسين عليهم السلام ثم يرقون المنابر ويخطبون
وكانوا يظهرون الاسلام وانهم مقرون بالالهية والرسالة
فعجبا من هذا ثم العجب ولو كان الرسول حاضرا لم يقع هذه
الخطوب ولم يكونوا قادرين على رفع المنابر واجراء هذه الخطب
المشتملة على اظهار السرور والفرح بهذه الخطوب والله اعلم
بالصواب المعنى ای شیعیان چه بسیار از امور بزرک را بعد از
رسول خدا مخالفین بیحیا مرتکب شدند غصب خلافت کردند وتیر عمش را
نمودند ونور دیدهاش را یکی را بزهر جفا ودیکری را بتیغ
ظلم وستم پاره پاره نمودند وبا وجود اینهمه اعمال شنیعه
بر منبر رسول بالا میرفتند وخطبه میخواندند واظهار اسلام
میکردند ونماز میخواندند وخود را از امت رسول خدا میدانستند
وحال آنکه از یهود بدتر بودند خدا ورسول از خود آنها واسلام شان
بیزارند اکر رسول در حیات بود هرکز این امر واقع نمیشد

شهید کردند

شا

بند چهارم

شَاءٌ مِنَ النَّاسِ لَا نَاسٌ وَلَا شَاءٌ
هَوَتْ بِهِمْ فِي مَهَاوِي الغَيِّ أَهْوَاءٌ

اللغة شاء جنس الغنم واحده الشاة هوت جم اى اسقطهم المهاوى جمع المهوى اسم مكان بمعنی المسقط الغی خلاف الهدی الاهوا جمع الهوی بمعنی میل النفس الاعراب شاء خبر مبتدا محذوف ای هم شاء من الناس متعلق بمحذوف صفة شاء لا عاطفة ناس عطف علی شاء ولا عاطفة شاء ایضا معطوف والمراد ان المخالفين كالبهائم لا يعرفون ما ينفعهم وما يضرهم وطبع الله على قلوبهم فهم لا يعقلون ليسوا ناسا لعدم عقلهم وفطانتهم ولیسوا شاءً لانهم بصورة الانسان هوت فعل ماض معروف بهم متعلق به فی مهاوی بالاضافة الی الغی متعلق بهوت اهواء فاعل الفعل المعنی اهل کوفه وشام ودشمنان اهل بیت طهارت ونواصب آل محمد مثل گوسفندان وباقی حیوانات نمیشود ایشانرا داخل افراد انسان شمرد بجهة آنکه آنها عقل

وفهم وزیرکی نداشتند که حق را از باطل تمیز بدهند و از
فرط حماقت و بی فهمی باطل را اختیار کردند و بمیشوی ایشانرا
گوسفند گفت بجهت انکه بصورت انسانند و هواهای نفسانیه
وخیالات فاسده ایشانرا در ورطه هلاکت انداخت که احتمال
نجات نیست

دانوا نفاقاً فلما امکنت فرص
شغتهم غارة فی الدین شعواء

اللغة الدنو القرب النفاق اضمار الکفر واظهار الایمان
الفرص جمع الفرصة کرقعة ورقع شغت بمعنی تفرقت من الشغو
ومنه الشغوا فی آخر البیت الغارة اخذ اموال الغیر بالتغلب
الاعراب دانوا فعل ماض معروف مع فاعل ای قربوا من
الاسلام نفاقاً تمیز واقع لابهام عن النسبة فاء تفریعیه لما شرطیه
امکنت فعل ماض معروف مفعول محذوف ای امکنتهم فرص فاعل
الفعل شغت فعل ماض معروف هم متعلق بشغتا وبجذوف

حال من الغارة غارة فاعل شغف في الدين متعلق بغارة او بمجد وصفة غارة شغفوا صفة لغارة والجملة الفعلية جواب لما المعنى قسم بمجد اکر ظالمین آل محمد ﷺ بر کفر خود باقی بودند واسلام قبول کردند بحسب ظاهر وکفر خود را پنهان میداشتند وانتظار فرصت میکشیدند تا آنکه یافتند فرصت ودین را بغارت بردند وشیرازه اسلام را گسیختند وکفر باطنی را اظهار کردند

سلّوا عليه سيوفاً كان ارهفها
لها مضاءٌ اذا سلّت وامضاءُ

اللغة سلّ السیف اخرجه من الغمد ارهف السیف حدده ورققه مضی فی الامر جری فیه الامضا الانفاذ الاعراب سلّوا فعل ماض معروف فاعله علیه متعلق بسلّوا والضمیر راجع الی الدین سیوفا مفعوله کان زائدة ارهف فعل ماض معروف فاعله راجع الی الدین والضمیر البارز مفعوله راجع الی السیوف والجملة صفة سیوفا لها متعلق بمجد وخبر مقدم والضمیر راجع الی السیوف

مضاف مبتدا موخر اذا شرطیه سُلّت فعل ماض مجهول مرفوعه مستتر راجع الی السیوف جوابه محذوف بقرینة السابق الواو عاطفة امضاء عطف علی مضاف المعنی چونکه فرصت یافتند شمشیرهای که تیز شده بود و نازک شده بود از برای رواج اسلام یک دفعه از غلاف کشیدند مثل دزدانیکه در کمین نشسته باشند و دین را خراب کردند و اسلام را پامال نمودند و عماد دین اسلام را از پا در آوردند

شَبُّوا لِاِطْفَاءِ نُوْرِ اللّٰهِ نَارَ وَغیً
لَوْلَاهُ مَا شَبَّهَا قَدْحٌ وَاِیْرَاءٌ

اللغة القدح الایرا والشب اخراج النار وجعلها مشتعلة ومن فسر الابراء والشب باشتعال النار فقد اخطا لان المتعدی لا یفسر باللازم بدون تعدیة الاطفاء اخماد النار الوغی الحرب الاعراب شبوا فعل ماض معروف فاعله راجع الی المنافقین لاطفاء بالاضافة الی النور وهو الی الله متعلق بشبوا نار

مفعول شبّوا و عمی مضاف الیه لولا امتناعیة و الضمیر راجع الی
نور الله مبتدأ کما هو المشهور بین النحاة من قبیل روایة ضمیر الجر عن
الضمیر المرفوع خبره محذوف ای موجود ما نافیة شب فعل ماض
معروف ها مفعوله راجع الی نار الوغی فلح فاعل شتّی ابراء عطف
علی فلح و الجملة جواب لولا **المعنی** این کافرها باطنی در اول امر
اسلام را نجود بستند و اظهار اسلام نمودند تا آنکه بواسطهٔ
اسلام میان قوتی گرفتند فرقه از مسلمانان را اغوا نمودند و دور
خود جمع کردند بعوض آنکه ترویج دین اسلام نمایند بنیان اسلام
را خراب کردند و آتش جنگ برافروختند و فتنه‌ها برپا نمودند
و نور خدا را خاموش کردند

وَزَحزَحُوا الأَمرَ لِلأَذنابِ عَن تِرَةٍ
وَأَخَّرُوا مَن بِهِ العَلياءُ عَلياءُ

اللغة الزحزاح الابعاد الاذناب جمع الذنب بفتحتین مقابل
الراس معروف الترة کعدة الحقد العلیا اما مصدر بمعنی العلو

ان ثبت او مونث علی المنا للضرورة الاعراب بزجرجوا فعل

ماض معروف فاعله راجع الی المنافقین الاسر بمعنی امر الخلافة و

الریاسة مفعول له للاذناب بمعنی الی الادنون من الناس والذین لا

یصلون للخلافة والریاسة متعلق بزجرجوا عن ثره بمعنی عن

منهم عن الاسلام او عن حقدهم وبغضهم علی اهل البیت ع متعلق

بزجرجوا اخروا فعل ماض معروف فاعله المنافقون من موصوله

مفعول له به متعلق بعلیا الثانیة العلیا مبتدا علیا خبره والجملة

صلة من والمراد بالموصول علی بن ابیطالب من بعده من الائمة ع

المعنی اول خرابی که در دین خدا صادر شد این بود از راه

بغض و کینه اهل بیت رسول خدا وصی بالنص رسول را خانه

نشین کردند و موخر داشتند وامر را بر مستضعفین مشتبه

نمودند و حال آنکه رفعت و شرافت و علم و عمل و حسب و نسب

همه در این خانواده جمع بود و شرافت و رفعت بواسطه انتساب

باهل بیت شریف و رفیع شد

حلت بذلك فی الاسلام فادعة
وفتنة تقرع الاسماع صماء

اللغة الحلول الوقوع الفادعة الداهية الفتنة الشر والفساد
تقرع من القرع وهو الضرب بشدة والمراد بالصما شديدة عظيمة
الاعراب حلت فعل ماض معروف بذلك فی الاسلام متعلقان
به واشير بذلك الی تقديم من لا يستحقه المذكور فی السابق فادعة
فاعل حلت فتنة معطوف عليه تقرع فعل مضارع معروف فاعله
راجع الی الفتنة او الفادعة الاسماع مفعول به والجملة صفة مرجع
ثانی الفعل صما اما صفة لفتنة او فادعة المعنی چونکه
خليفه رسول خدا را خانه نشين نمودند وکسيکه صلاحيت
نداشت او را مقدم داشتند باين عمل شنيع داهيه ومصيبتی
در دين واقع شد وفتنه در اسلام برپا شد که سبب کوشهای
مردم را بعنی که کوش شدند از شنيدن کلام حق فهم لا يسمعون
وآتشی که در اسلام افروختند وفتنه وفساديکه برپا کردند

برطرف نخواهد شد و علاج او را نخواهد نمود الا شمشیر برّنده

حضرت قائم آل محمد عجّل الله فرجه و سهّل مخرجه

وَطَخْيَةٌ غَشِيَتِ الأَبْصارَ ظُلْمَتُها

عَمْياءُ قَدْ عَمَّتِ الأَبْصارَ غَمّاءُ

اللّغة الطخية كغرفة الظلمة الشديدة الغشي الستر العميا

مؤنث اعمى الغماء مؤنث الاغم من الغم بمعنى الستر الاعراب

طخية عطف على فادعة يعنى حالت بذلك ظلمة شديدة غشيت

فعل ماض معروف الابصار مفعوله ظلمة بالاضافة الى الضمير الراجع

الى طخية فاعله والجملة صفة طخية عميا ايضا صفة طخية قد للتحقيق

عمت فعل ماض معروف من العموم بمعنى الشمول والاحاطة الابصار

مفعوله والجملة صفة طخية وكذا غماء صفة لها المعنى ان غصب

خلافت و رياست اهل بيت طهارت ظلمة بسببا سختى فراگرفت عالم را

كه چشمها را پوشانيد و حق و باطل بهم مخلوط شد اگر نه اين سبب

كه تاريكى چشمها را فراگرفته چرا مردم حق را از باطل تميز نميدهند

پس یا انکه چشمها کور است یا انکه تاریکی چشمها را احاطه نموده
که دنبال باطل میدوند و حق را میگذارند

عَدَتْ عَلَى اَسَدِ الْغَابَاتِ اَضْبُعُهَا
وَفِي الرُّعَاةِ لَهَا قَدْ عَثَتِ الشَّاءُ

اللغة العدوان التجاوز عن الحد الغابات جمع الغابة وهو
محل السباع الاضبع جمع الضبع یقال لها بالفارسیه کفتار الرعاة
جمع الراعی وهو الراعی یرعی الغنم ویحفظها العث الفساد الشاء
جنس الشاة: **الاعراب** عدت فعل ماض معروف علی اسد باضافة
الاسد الی الغابات متعلق بعدت اضبع باضافتها الی الضمیر الراجع
الی الغابات فاعل عدت فی الرعاة متعلق بعثت لها متعلق بالرعاة
والضمیر راجع الی الشاء وفیه اضمار قبل الذکر لفظا دون رتبة
قد للتحقیق عثت فعل ماض معروف الشاء فاعله **المعنی** کفتارهای
جزیره و بیشه هوا و هوس از حد خود خارج شده تجاوز و تعدی
نمودند بر شیر بیشه اسلام بگمان انکه کار شیری میتوانند کرد

عاقل

غافل از انکہ کفتار شیر نخواہد شد ایشان بمنزلہ گوسفندانی
بودند کہ در ظل دولت و حمایت شاہ ولایت میچریدند یکدفعہ
بر سرش ریختند و خاک جسارت و خسارت بر سر خود بیختند

فَالْحَقُّ مُغْتَصَبٌ وَالْمَالُ مُنْتَهَبٌ
وَفَيْئُ اٰلِ رَسُوْلِ اللّٰهِ اَفْيَاءٌ

اللغۃ المراد بالحق حق الخلافۃ مغتصب ای مغصوب النہب اخذ
مال الغیر بالغلبۃ و الفئ الغنیمۃ الخمس الرسول بہ من الغنیمۃ
الافیاء جمعہ **الاعراب** الفاء للتفریع الحق مبتدأ مغتصب خبرہ
وکذا المال منتہب مبتدأ و خبر فئ مبتدأ اضیف الی آل وھو
الی رسول وھو الی اللہ افیاء خبرہ **المعنی** نتیجہ روباہ بازی
منافقین این شد کہ غاقبۃ حق خلافۃ کہ خدا و رسول در اہل
بیت قرار دادہ بودند واحداً بعد واحد غصب کردند و نکذاشتند
اظہار امر خود را نمایند اموال اہلبیت را غارت کردند مخصوصا بحکم
در غنیمۃ خدا از برای رسول خود قرار دادہ بود و بارث بفاطمہ

واولاد فاطمه میرسید منع کردند وقسمت نمودند بر اشخاصیکه صا

بنودند   وَالطَّاهِرُونَ وُلَاةُ الْاَمْرِ تَحْتَكُمُ

الْاَرْجَاسُ فِيهِمْ بِمَا اخْتَارُوا وَمَا شَاؤُا

اللغة المراد بالطاهرون الذين اذهب الله عنهم الرجس و

طهرهم تطهيراً وهم المحمديه الولاة جمع الوالی والمراد منهم

الائمه الاحکام مبالغة الحکومة الارجاس جمع الرجس وهم

المخالفون الغاصبون لحق آل محمد **الاعراب** الطاهرون مبتدا

ولاة بالاضافة الی الامر بدل منه او صفة له تحتکم فعل مضارع

معروف الارجاس فاعله والجملة خبر المبتدا فيهم وبما اختاروا

متعلقان بتحتكم وما موصولة او مصدرية ای بالذی

اختاروا او باختیارهم والضمیر المرفوع راجع الی الارجاس و

ماشاؤا عطف علی ما اختاروا **المعنی** مصیبت بزرگ اینست

اشخاصیکه آیهٔ تطهیر درشان آنها نازل شد وامر ولایت و

ریاست را خدا ورسولخدا بایشان واگذارده بودند حکومت

وبزدی پیدا کردند برآنها کسانیکه رجس و پلید بودند حکم

میکردند بر سر ایشان بهر قسم که میخواستند

وَبَضْعَةُ الْمُصْطَفیٰ لَمْ يُرْعَ جَانِبُهَا

حَتّٰى قَضَتْ وَهِيَ غَضْبٰى دَاؤُهَا دَاءُ

اللّغة البضعة بفتح الباء القطعة من الشئ قضت ای ماتت

غضبى مؤنث غضبان من الغضب الداء المرض و تنكير الداء الثانی

للتعظیم و التكثير الاعراب بضعة مبتدأ المصطفى مضاف اليه

لم جازمة يرع مضارع مجهول مجزوم بلم بحذف اللام جانب مضاف

الى الضمير الراجع الى بضعة النبی ص فاعله و الجملة خبر المبتداء

حتى لانتهاء الغاية و هی ابتدائية قضت فعل ماض معروف

فاعله راجع الى بضعة النبی الواو حالية هی مبتدأ غضبى خبره

داؤها مبتدأ داء خبره ای داء عظیم كثير المعنى منافقین بیجا

ادعا اسلام میکردند و خود را از امت رسول خدا میدانستند حق

دختر ش را رعایت نکردند با وجود آنکه او را پاره تن خود میخواند

فدک را غصب کردند پهلوئش را شکستند محسن را سقط نمودند آن
معصومه مظلومه از جهان برد و مرض از دنیا رفت و بر اول و
ثانی غضبناک بود و از آنها راضی نبود

قَدْ اَبْدَلُوا الْوُدَّ فِی الْقُرْبٰی بِبُغْضِهِمْ
کَاَنَّمَا وُدُّهُمْ فِی الذِّکْرِ بَغْضَاءُ

اللغة الود المحبة المراد بالقربی اقرباء الرسول المؤمنون
الذین هم اهل بیته الطاهرون البغض العداوة المراد بالذکر
القرآن المجید البغضا مصدر بمعنی شدة البغض **الاعراب**
قد للتحقیق ابدلوا فعل ماض معروف وفاعله راجع الی المنافقین
الغاصبین لحقوق اهل البیت علیهم السلام الود مفعوله فی القربی
متعلق به ببغضهم مفعول ثان لابدلوا بواسطة البا والضمیر
المجرور بالاضافة راجع الی القربی کانما من ادات التشبیه ودهم
مبتدا فی الذکر متعلق بمحذوف صفة لودهم ای ودهم المذکور
فی القرآن بغضا خبر المبتدا **المعنی** خداوند عالم خبر داد برسول

خود بگو با امتانت من اجری و مزد ی بجهة رسالة خود نمیخواهم الا انکه اهل بیت مرا دوست بدارید انها دوستی را بدل کردند بدشمنی و عداوت و رزیدند با اهل بیت رسول شدت عداوت ایشان بحدی رسید کو یا در قران که کلام مجید خداوند است عوض سفارش محبة و دوستی با اهل بیت سفارش عداوت و دشمنی شده

هم اهلُ بیتِ رسولِ اللهِ جدُّهُم

اجرُ الرسالةِ عندَ اللهِ وُدُّهُم

اللغة الود المحبة والباقی واضح الاعراب هم مبتدأ والضمیر راجع الی الائمة الذین هم لکونهم مطمح نظر الشیعة صار والکانهم سبق ذکرهم اهل مضاف الی بیت خبره رسول بالاضافة الی الله مبتدأ جدهم خبره والجملة صفة لاهل بیت اجر مبتدأ الرسالة مضاف الیه عند مضاف الی الله متعلق بمحذوف حال عن الاجر ودهم خبر المبتدأ المعنی خداوند عالم در کلام مجید خود بپیغمبر

خبر داد قل لا اسئلکم علیه اجرًا الا المودة فی القربی پس ائمه
طاهرین اهل بیتی هستند که رسول خدا جزای ایشانست و خداوند
عالم مودت و محبت ایشان را مزد زحمت رسولش در هدایت
امت قرار داد

هُمُ الأئمَّةُ دانَ العالمونَ لهُمُ
حتّی أقرّ لهُمْ بالفضلِ ضِدُّهُمُ

اللغة دان ای خضع وانقاد والمراد بالعالمون ما سوی الله
ولسنا بسدد تحقیق انه ما هو الضد المقابل الاعراب هم مبتدأ
الائمه خبره دان فعل ماض معروف العالمون فاعله لهم متعلق
بدان والضمیر المجرور راجع الی الائمة حتی افتتاحیة اقر فعل
ماض معروف لهم و بالفضل متعلقان به ضدهم فاعله المعنی
این دوازده نفس مقدس خداوند عالم آنها را امام و پیشوای خلق
قرار داد و ما سوی الله از جن و انس و غیرهما مطیع و منقاد
شدند از برای امر ایشان در عالم خود حتی انکه منافقین

ومخالفین بفضل وعلم وادب این بزرگواران اقرار داشتند

الفضل ما شهدت به الاعدا

سَعَتْ اَعادِیهِم فی حَطِّ قَدْرِهِم

فَازْدادَ شَاناً وَمِنهُ ازْدادَ حِقْدُهُمْ

اللغة الاعادی جمع الاعدا وهو جمع العدو والحط الانزال القدر المرتبة والشان الحقد البغض والعداوة **الاعراب** سعت فعل ماض معروف اعادی فاعله اضیفت الی الضمیر الراجع الی اهل البیت ع فی حط متعلق به اضیف الی قدر وهو الی الضمیر الفاء للنتیجة ازداد فعل ماض معروف فاعله راجع الی القدر شانا تمیز منه متعلق بازداد الثانی والضمیر راجع الی الازدیاد المفهوم من ازداد الاول ازداد فعل ماض معروف حقد بالاضافة الی الضمیر فاعل ازداد **المعنی** منافقین و دشمنان سعیها کردند وکوششها نمودند تا آنکه جلالت قدر ومنزلت ائمه طاهرین ع را بر مردم مخفی کنند هر چه سعی کردند

جلالت قدر ایشان بیشتر و واضح تر شد با بنو اسطه بغض و
عداوة دشمنان باین بزرگواران زیاد تر شد

وَنابَذُوهُم عَلى عِلمٍ وَمَعرِفَةٍ
مِنهُم بِاَنَّ رَسُولَ اللهِ جَدُّهُم

اللغة المراد بالمنابذة المجادلة والباقی واضح الاعراب
نابذوا فعل ماض معروف فاعله راجع الی المنافقین و المخالفین هم
مفعوله راجع الی الائمة الطاهرین علی علم بمعنی مع علم متعلق
بنابذوا معرفة عطف علی علم منهم متعلق بمجذوف صفة علم و معرفة
والضمیر مجرور راجع الی المخالفین بان متعلق بعلم و معرفة
رسول اسم ان الله مضاف الیه جد خبر ان اضیف الی هم فهو
مضاف الیه المعنی مطارحه و مجادله نمودند مخالفین با ائمه
طاهرین و حق آنها را با رسول رعایت نکردند با وجود آنکه مبدا نشد
و معرفت داشتند باینکه جد بزرگوار ایشان رسول خدا است
حق قرابت رسول را رعایت نکردند

کافی

كَانَ قُرْبَهُمْ مِنْ جَدِّهِمْ سَبَبٌ
لِلْبُعْدِ عَنْهُ وَانَّ اَقْرَبَ بُعْدُهُمْ

اللغة المراد بالقرب القرابة بالرسول والبعد مقابله وفي الاسبب العلة والباقي واضح الاعراب كان من الحروف المشبهة بالفعل قربهم اسمها من جدهم متعلق بقربهم سبب خبر كان للبعد متعلق بسبب عنه متعلق بالبعد والضمير المجرور راجع الى جدهم ان من الحروف المشبهة بالفعل القرب اسمها بعدهم خبرها والظاهر ان ان مع معمولية في محل الجر بالعطف على البعد المعنى گويا قرابة اهل بيت عليهم السلام بجد بزرگوارشان سبب بود از براى بعدشان از رسول خدا كه منافقين اينهمه بغض عداوه ميورزيدند بااين بزرگواران وحق قرابة رسول خدارا منظور نميداشتند وانصال برسول خدا و قرابة باآن بزرگوار را بعد و دورى مى پنداشتند

لَوْ اَنَّهُمْ اُمِرُوْا بِالْبُغْضِ مَا صَنَعُوْا
فَوْقَ الَّذِيْ صَنَعُوْا لَوْ جَدُّهُمْ

اللغة المراد بالامر هنا الالزام علی سبیل الوجوب البغض
العداوة والمراد بالجد المشتق منه الفعل الماضی التاکید والجد
الثانی رسول الله ص الاعراب لو شرطیة ان بالفتح فی محل
الرفع بالابتدائیة وخبره محذوف او بالفاعلیة لثبت مقدرهم
اسمها امروا فعل ماض مجهول مرفوعه راجع الی المعاندین و
المخالفین بالبغض متعلق به والجملة الفعلیة خبر ان ما نافیة صنعوا
فعل ماض معروف فاعله راجع الی المعاندین والجملة المنفیة جواب
لو فوق ظرف متعلق بصنعوا اضیف الی الموصول صنعوا فعل ماض
معروف وفاعله وعائد الموصول محذوف ای صنعوه والجملة
صلة الذی لو شرطیة جد فعل ماض معروف بمعنی الکد بته فضا
بقرینة السابق المعنی اگر خدا ورسول خدا لازم و واجب فرموده
بودند بغض وعداوه اهل بیت را بالاتر از آنچه بجا آوردند
بجا نمی آوردند بجهة بالاتر از آنکه ممکن نبود و فوق این عداوة
تصور نمی توان کرد اگرچه جدا بیشان تاکید فرموده بودند بغض

وعداوة اهل بیت خود فوق این عداوة محال و ممتنع بود

دَعَوا وَصِیَّ رَسُولِ اللهِ وَاغْتَصَبُوا

اِرْثَ الْبَتُولِ وَاَوْرَی الظُّلْمَ زَنْدُهُمُ

اللغة الدع الدفع بعنف الغصب اخذ مال الغیر عدوانا

والمراد بالبتول فاطمة الزهراء ع الایراء اخراج النار الزندان

ما یضرب احدهما بالاخر لاخراج النار الاعراب دعوا فعل

ماض معروف فاعله راجع الی المخالفین وصی مضاف الی الرسول

وهو الی الله مفعوله اغتصبوا فعل ماض معروف مع فاعله

ارث مضاف الی البتول مفعوله اوری فعل ماض معروف الظلم

مفعوله زند مضاف الی الضمیر فاعل اوری المعنی بعد از رسول

خدا وصی آن بزرگوار را واگذاردند و حق خلافت را که رسول خدا

از برای پسر عم خود امیر المؤمنین ع قرار داده بود او را از

حق خود دفع کردند و نگذاردند حق بمرکز خود قرار گیرد و فدک

که حق فاطمه زهراء ع بود غصب کردند و آتش ظلم و ستم ایشان

درحق

در حق اهل بیت طاهرین زبانه کشید و برافروخته شد

وَاَضرَمُوا النَّارَ فِی بَیتِ النَّبِیِّ وَلَم

یَرجُوا الوُرُودَ فَبِئسَ الوِردُ وِردُهُم

اللغة اضرام النار ایقادها لم یرجوا الورود ای لم یخافوا

الورود علی الله وهو یوم القیمة والمراد بالورد المورد والذی

یردونه وهی النار **الاعراب** اضرموا فعل ماض معروف مع

فاعله النار مفعوله فی بیت النبی متعلق باضرموا لم جازمه یرجو

فعل مضارع معروف مجزوم بلم فاعله راجع الی المعاندین الورود

مفعوله الفاء تفریعیة بئس من افعال الذم الورد فاعله وردهم

مخصوص بالذم مرفوع اما علی الابتدائیة علی ان تکون الجملة

المتقدمة خبره او خبره محذوفا وعلی الخبریة بتقدیر هو وردهم

المعنی بعد از رحلت رسول خدا بفاصله زمان قلیلی آغاز بی

حیائی وبیشرمی کردند ودر خانه رسول آتش زدند ودر

نیم سوخته را بر پهلوی دختر ش زده محسنش را سقط کردند

و ترسیدند

ونترسیدند از روز قیامت که بر پیغمبر ص وارد میشوند و رسول

خدا با ایشان مخاصمه خواهد نمود و جای ایشان را در قعر جهنم

قرار خواهد داد

وَمَهَّدُوا لِذَوِی الْاَحْقَادِ بَعْدَهُمْ

اَمْرًا تَرِبَّهُ لِلْاَقْوَامِ قَصْدُهُمْ

اللغة التمهید التهیئة والتوطئة ذو وجمع و بمعنی صاحب

الاحقاد جمع الحقد بکسر الحاء بمعنی البغض والعداوه والمراد

بذوی الاحقاد الخلفاء من بنی امیة و العباس وکذا المراد بالاقوام

والمراد بالامر امر الخلافة الاعراب مهدوا فعل ماض معروف

فاعله راجع الی المنافقین لذوی الاحقاد متعلق بمهدوا بعد

مضاف الی الضمیر الراجع الی المنافقین متعلق بمجذوف حال من

ذوی الاحقاد امرا بمعنی امر الخلافة مفعول لمهدوا به یعنی

بتمهید الامر متعلق بتم وهو فعل ماض معروف للاقوام متعلق

به قصدهم بمعنی مقصود الاقوام فاعل تم والجملة صفة للامر

المعنی منافقین و معاندین اهل بیت غصب خلافت نمودند و امر خلافت را مهیا و آماده کردند از برای بنی امیه و بنی عباس که صاحبان بغض و کینه اهل بیت طاهرین بودند امر خلافت که از برای بنی امیه و بنی عباس مستقر شد مقصودشان بانجام رسید از اذیت و اهانت اهل بیت و شیعیان ایشان هر چه توانستند کوتاهی نکردند

اوصی النبی برفد الآل امته
فستاصلوهم فبئس الرفد رفدهم

اللغة الرفد بالفتح الاعانة والاعطا و بالکسر بمعنی العون و العطیة الاستیصال قطع الشیٔ من اصله و المراد برفدهم افعالهم الشنیعة الصادرة عنهم بالنسبة الی اهل البیت علیهم السلام الاعراب اوصی فعل ماض معروف النبی فاعله برفد الآل متعلق باوصی امته مفعول اوصی ای اوصی باحسان الامة و اعانتهم اهل ملته الفاء تفریعیة استاصلوا فعل ماض معروف فاعله راجع الی

المنافقين من الاعزهم مفعوله راجع الى الآل الفاء انجسه تفريعيه

بئس من افعال الذم الرفد فاعله فهم مخصوص بالذم وهو

كما سبق مرفوع اما على الابتدائية او على الخبرية والضمير راجع

الى المنافقين المعنى وصيت فرموده رسولخدا بامت خود كه باهل

بيتم نيكى كنيد وايشانرا دوست بداريد واحسان نمائيد پس

منافقين بجاى عوض احسان ونيكى انواع اذيتها نمودند وهر

يكى را بنوعى از انواع شهيد نمودند پس بد احسانى بود بالنسبه

بعترة رسولخدا بجا آوردند

اَبَتْ صَحِيفَتُهُمْ اِلَّا الَّذِىْ فَعَلُوْا

مِنْ نَبْذِهَا وَاَضَاعَ الْعَهْدَ عَقْدُهُمْ

اللغة الاباء الامتناع والمراد بالصحيفة المكتوب الذى كتبه

المنافقون بعد رسول الله ص فى امر الخلافه وغصبها واكد على

العمل بمضمونه ميثاقهم الاضاعه الاهلاك والمراد بالعهد وصية

رسول الله ص فى حق اهل بيته الطاهرين ع وبالعقد عهد المنافقين

ومیثاقهم

ومیثاقهم فی غصب الخلافة **الاعراب** اتی فعل ماض معروف صحیفة

مضافا الی الضمیر الراجع الی المنافقین فاعل اتی لا حرف الاستثناء

الذی مستثنی مفرغ فعلوا فعل ماض وفاعل صلة الموصول و

العائد محذوف من بعدها یعنی من بعد الصحیفة متعلق بفعلوا

اضاع فعل ماض معروفا لعهده مفعول له عقد مضافا الی الضمیر

الراجع الی المنافقین فاعل اضاع **المعنی** بعد از انکه سوگند

منافقین بی شرم وحیا جمع شدند وعهد و میثاق خود را

محکم کردند در غصب خلافت امیر المومنین و حقوق اهل بیت

و مکتوبیکه نوشتند حاصل و همین بود که بالنسبه باهل بیت

طاهرین بجا آوردند و میثاقیکه باهم بستند ضایع کرد و صیت

رسول را در خصوص اهل بیت سلام الله علیهم و خویشان

را از میان برد

تعاقدوا واعانهم بطانتهم

وحل ما عقد الاسلام عقدهم

اللغة التعاقد المشارکة فی العقد البطانة مقابل الظهارة
والمراد بها اخلاء المنافقین واهل سرهم والحل مقابل العقد
الاعراب تعاقدوا فعل ماض معروف فاعله راجع الی المنافقین
اغاثتهم فعل ماض معروف مع مفعوله بطانتهم فاعل اغاثت
والضمیران فی الموضعین راجع الی المنافقین حل فعل ماض معروف
ماموصول اتی مفعول لحل عقد فعل ماض معروف الاسلام نائب فاعله
والجملة صلة الموصول والعائد محذوف وعقد هم فاعل حل والضمیر
المجرور ایضا للمنافقین المعنی بعد از رسول خدا باهم معاقده
نمودند وهم عهد و پیمان شدند که غصب خلافت نمایند و
دوستان واهل سر ایشان هم ایشان را اغاثت نمودند
وعهد و پیمان ایشان باز کرد عقد اسلام را وخراب نمود
شریعت حضرت رسول را وشیاطین نسبة اسلام مردم را
دبوئند بواسطهٔ عهد و پیمان که در میان آوردند

نزنامیة حرب ثم مروان

مَنَابِرًا مَا لَهُمْ فِيهِنَّ سُلْطَانٌ

اللغة النزو الوثوب و هو يتعدى بعلى غالباً و المراد بامية حرب بنو امية و بالمروان بنو مروان الحكم منابر جمع منبر بكسر الميم و هو معروف السلطان مصدر بمعنى التسلط **الاعراب** نزت فعل ماض معروف امية فاعله اضيف الى حرب و هو ابن امية ثم للعطف مروان عطف على امية منابرا مفعول نزت على الحذف و الايصال و هو غير منصرف نون للضرورة ما نافية لهم متعلق بسلطان فيهن متعلق بمحذوف خبر مقدم و الضمير راجع الى المنابر سلطان مبتدأ موخر و الجملة صفة منابرا **المعنى** بعد از رسول خدا بنی امیه بر منابر بالا رفتند و بعد از آنها بنی مروان حکم و حال آنکه هیچ استحقاق برای آنها نبود و شایسته نبود که آنها بر منبر جا داشته باشند زیرا که منابر جای اشخاصی است که هدایت خلق نمایند آنها مردم را در ضلالت و گمراهی میانداختند

وَاُعْلِنَتْ لُعِنَتْ لَعْنَ الْوَصِيِّ بِهَا

وَقَدْ اُقِيمَتْ بِهِ مِنْهُنَّ عِيدَانُ

اللغة الاعلان الاظهار اللعن الابعاد عن الرحمة العيدان جمع العود بمعنى الخشبة **الاعراب** اعلنت فعل ماض معروف فاعله راجع الى بنى امية وبنى مروان لعنت فعل ماض مجهول مرفوعه ايضا راجع الى الطائفة الخبيثة والجملة اعتراضية لعن الوصى مفعول اعلنت بها بمعنى على المنابر متعلق باعلنت والواو حالية قد للتحقيق اقيمت فعل ماض مجهول من الاقامة به متعلق به منهن بمعنى من المنابر متعلق بمحذوف حال من عيدان وهو نائب عن الفاعل **المعنى** بعد از انكه بنى امية وبنى مروان بر منابر بالا رفتند ودر امر خلافت مستقر شدند آن فرقه بى شرم وحيا آغاز بنيا كى نهادند ودر منابر طعن ميزدند بر وصى رسول خدا على مرتضى واظهار ميكردند سب آن بزرگوار را وحال انكه چوبهاى منابر برپا نشده بود مگر بواسطه وجود مبارك آن بزرگوار

وتوۃ نگرفت اسلام مگر بقوۃ بازو و شمشیر آن کرار غیر فرار

واضیعۃ الدین اذ قدحل ساحتہ

من بعد نبی الوحی غناء و نشوان

اللغۃ اضیعۃ اہلاکۃ الحلول الوقوع ساحۃ الدار فضاہا

والمراد بنبی الوحی رسول اللہ ص غناء صیغۃ المبالغۃ من الغناء

النشوان السکران وزنا و معنے الاعراب واحرف النداء ضیعۃ

بالاہلاک الی الدین المنادی المستغاث اذ ظرف زمان متعلق

بضیعۃ قد لتحقیقیۃ حل فعل ماض مع فاعل ساحۃ مفعولہ و

الضمیر المجرور راجع الی الدین من بعد متعلق بحل ذی مضاف

الی الوحی مضاف الیہ بعد غناء فاعل حل نشوان عطف علیہ

المعنے واحسرتا کہ دین ضایع شد و زائل شد و مسلمانی از

میان رفت وقتی کہ بر جا پیغمبر قرار گرفتند کسانیکہ اظہار اسلام

میکردند و در باطن مسلمان نبودند و از شرب خمر و سایر

معاصی احتراز نمیکردند و معذلک حکم ایشان در فضای دین جاری

وخبث باطن وقبح افعال ایشان در اطراف ساری بود

کہ قد علا ما علاه الطهر ذو دنس

رجس من الناس بل قرد وشیطان

اللغة المراد بالطهر الطاهر من العیوب والذنوب وهو
الرسول ع الدنس الوسخ الرجس النجس القرد حیوان معروف من
المسوخات **الاعراب** کہ خبریہ قیل مبتدأ والجملة بعدها خبر وهو
غیر صحیح فی نظری لعدم ربط الجملة بعدها بها ربط الخبر
بالمبتدأ لخلو الجملة عن العائد لفظا وتقدیرا والذی یظهر
لی انه فی محل مفعول مطلق لعلا لکونه بمعنی علوا کثیرا والتقدیر
قد علا ذو دنس رجس ما علاه الرسول علوا کثیرا قد
للتحقیق علا فعل ماض معروف من العلو بمعنی الارتفاع
ما موصول اسمی مفعوله علاه ایضا فعل ماض معروف والضمیر عائد
الی الموصول الطهر فاعل علا الثانی والجملة صلة الموصول
ذو دنس فاعل علا الاول رجس بدل منه من الناس متعلق

بجذو فحفه رجس بل للاضراب فرد عطف علی زودش و
شیطان ایضا معطوف علیه المعنی منبر و مسند یکه جای رسول
خدا بود که پاک و پاکیزه از عیوب و ظلمة ذنوب بود چه بسیار
که بر منبر او بالا رفتند و بر جای او نشستند کسانیکه خبیث
و نجس و پلید بودند بلکه در ظاهر بصورت انسان و در معنی
بوزینه و مثل شیطان بودند

وَحَارَبَتَا الْحَرْبَ مَنْ بِسَيْفِهِمْ
مِنْ بَعْدِ مَا حَزَّبُوا الْأَحْزَابَ قَدْ دَانُوا

اللغة المحاربة المنازعة بالسیف و نحوه و حرب هو ابن
امیه جده معویه والمراد بال حرب بنوا امیه حزبوا بالحاء المهملة
والزاء المعجمة من التحزیب جمع الطوائف الاحزاب الطوائف
دانوا من الدین بمعنی الاطاعة والانقیاد **الاعراب** حاربت
فعل ماض معروف وال مضاف الی حرب فاعله من مفعول له بسیفهم
متعلق بدانوا فی آخر البیت والضمیر المجرور راجع الی الموصول

من بعد انصر متعلق بدانوا اما مصدریه خربوا فعل ماض معروف

فاعله راجع الی آلحرب الاحزاب مفعوله قد للتحقیق دانوا فعل

ماض معروف فاعله راجع الی آلحرب و الجملة صلة الموصول المعنی

کسانیکه کافر بودند لشکر جمع میکردند و با مسلمان جنگ میکردند

و آخر بضرب شمشیر اسلامیان اسلام قبول کردند و متدین

بدین اسلام شدند شمشیر کشیدند و با اشخاصی که بضرب شمشیر

آنها مسلمان شده بودند محاربه کردند و مجادله نمودند و

ملاحظه حق آنها را نمودند که اسلام بواسطهٔ آنها قوام گرفت

وَالْجَأَتْ حَسَنًا لِلصُّلْحِ عَنْ مَضَضٍ

وَحَجَّجَتْ بِحُسَيْنٍ وَهُوَ ظَمْآنٌ

اللغة الجاء جعل الشخص مضطرا عن مضض بمعنی الحسب

التضییق و التشدید علیه حجّجت بحسین ای ضیقت علیه الظمان

العطشان الاعراب الجأت فعل ماض معروف فاعله راجع

الی بنی امیه حسنا مفعوله للصلح متعلق بالجأت عن مضض

ایضا

ایضاً متعلق به جمعت فعل ماض معروف فاعله راجع الی بنی امیه

بحسین متعلق به الو او حالیه هو مبتدأ ظمآن خبره المعنی

این فرقه خبیثه سخت کرفتند کار را بر حضرت امام حسن تا آنکه

آن بزرگوار را ملجأ نمودند با آنها صلح نمود بعد از آن بزرگوار

نوبت امامت با امام حسین ع رسید کار را بر آن بزرگوار تنک

کرفتند او را شهید کردند در حالتیکه بغایت تشنه بود

رمت بسهم الردی من بالحجاز و من

ام العراق و من خانته کوفان

اللغة الرمی معروف و کذا السهم الردی مقصورا و بفتح

الاول الهلاکة الحجاز بالکسر المکة و المدینة و الطائف و

مضافاتها الام القصد العراق بالکسر الکوفة و الحلة و البغداد

و ما حولها الخیانة المکر و الخدعة کوفان هی الکوفة الاعراب

رمت فعل ماض معروف فاعله الفرقة الخبیثة بسهم مضاف الی الردی

متعلق به رمت من مفعوله بالحجاز متعلق بحل و فصلة من و المراد

به حسن بن علیؑ الواو عاطفة من عطف علی الموصول السابق ام فعل ماض معروف فاعله راجع الی الموصول العراق مفعوله و الجملة صلة الموصول والمراد به حسین بن علیؑ الواو عاطفة من عطف علی الموصول السابق خانت فعل ماض معروف والضمیر البارز مفعوله عائد الی الموصول کوفان فاعله بمعنی اهل الکوفة والجملة صلة الموصول **المعنی** فرقهٔ بنی امیه علیهم الهاویه هلاک کردند باندختن تیرها هلاکت حضرت امام حسنؑ را و آن بزرگوار را در حجاز شهید نمودند کار آن بزرگوار را که ساختند برادرش حضرت امام حسینؑ پرداختند و آن بزرگوار را بعراق خواستند و اهل کوفه نامه ها نوشتند و آنحضرت را بمهمانی طلبیدند عاقبت خیانت نموده او را شهید کردند

قَامَتْ نُطَالِبُ ذَاتَ عَلَیٰ تِرَةٍ
اَوْ تَارَبَدْرٍ بِاَشْیَاخٍ لَهَا بَانُوا

اللّغة المطالبة الطلب مع الشدة ذات من الدین بمعنی

الاطاعة والانقياد والترة على وزن سعة بمعنى العداوة
الاوتار جمع وتر بالفتح والكسر والسكون بمعنى طلب الانتقام البدر
معروف في عندهم الغزوة المشهورة والمراد بالاشياخ اعاظم
بني امية بانوا من المباينة بمعنى تاسيس البنيان الاعراب
قامت فعل ماض معروف فاعله راجع الى بني امية وكذا فاعل
تطالب وذات تطالب فعل مضارع معروف اذ توقيتيه متعلق
بتطالب ذات فعل ماض معروف على ترة بمعنى على عداوة وبغض
متعلق بقامت او تطالب او ذات وجملة تطالب في محل النصب حال
من فاعل قامت وجملة ذات في محل الجر باضافة اذ اليها اوتار
مفعول تطالب بدر مضاف اليه باشياخ بمعنى في خصوص اشياخ
متعلق باوتار لها بمعنى عليها متعلق بانوا والضمير راجع الى ترة
بانوا فعل ماض معروف فاعله راجع الى اشياخ والجملة صفة
اشياخ المعنى بعد از انكه مطيع و منقاد شدند از براى
اسلاميان لكن عداوة و بغض در سينه آنها بود بجهة

بزرگان بنی امیه که در غزوه بدر کشته شده بودند بر خاستند
وبنای مطالبه وخونخواهی کشتگان بدر ومشایخ خودرا
نهادند که بنای بغض وعداوة وکینه را اول امر از بزرگان
ومشایخ آنها بود که بدر کشته شدند

وَبِالْقَلِیبِ هَوَتْ کَمْ فِیهِ مِنْ وَثَنٍ
کَانَتْ لَهُ دُونَ وَجْهِ اللهِ اَوْثَانُ

اللغة القلیب البئر هوت ای سقطت الوثن کصنم وزنا ومعنی
جمعه اوثان الاعراب بالقلیب متعلق بهوت وهوت فعل ماض معروف
فاعله اشیاخ بدر والظاهر ان الجملة صفة ثانیة لاشیاخ فی
البیت السابق کم خبریة مبتدأ فیه متعلق بمحذوف خبره والضمیر للقلیب
من وثن تمیز لکم کانت من الافعال الناقصة له متعلق بمحذوف
خبر کانت والضمیر راجع الی وثن دون مضافا الی وجه وهو الی اسم الجلالة
متعلق بمحذوف حال من اوثان وهو اسم کانت والجملة صفة
لوثن المعنی اشیاخ ودوسا بنی امیة ساقط شدند در غزوه

بد در چاہ چہ بسیا از آن بتہائیکہ در آن چاہ بودند از

برای آنہا بتہائی غیر از وجہ خدا و ہمہ صاحب ہواہای نفسانیہ

وخواہشہا شیطانیہ بودند ظاہر پرستی را ہم میپرستیدند و از

خلاق آسمان و زمین غافل بودند

وَقَدْ تَلَاهَا بَنُو الزَّرْقَاءِ ثُمَّ تَلَا

أَبْنَاءُ نَثْلَةَ خَتَّارٌ وَخَوَّانُ

اللغة تلا فلانا ای تابعه والمراد ببنی الزرقاء بنو مروان والزرقاء

امه والمراد بابنا نثلة خلفا بنی عباس ونثلة کانت ام عباس

الختار الغدار المکار الخوان صیغة مبالغة من الخیانة

وهی معروفة **الاعراب** قد للتحقیق تلا فعل ماض معروف

ها مفعوله راجع الی بنی امیة بنو الزرقاء فاعله ثم للعطف

تلا فعل ماض معروف مفعوله محذوف راجع الی بنی الزرقاء

ابنا فاعله اضیف الی نثلة وهی ام عباس علی ما قیل ختار

خبر لمبتدا محذوف ای بعضهم ختار وبعضهم خوان **المعنی**

وبتہائی

بعد از بنی امیه بنی مروان که اولاد زرقا زانیه بودند بنای
ظلم و ستم گذاردند و بعد از آنها خلفا بنی عباس که اولاد
کنیزها بودند شدند تمام بنای مکاری و غداری گذاردند و با اهل بیت
چنان کردند هر یکی امام زمان خود را بمکر و حیله شهید نمودند

وَارهَفُوا لِلنَّبِی بِنتِ النَّبِیِّ شَبَا
حَدِّ السُّیُوفِ فَدَافَ اللَّبَّ خُوَّانٌ

اللغة الارهاف تحدید السیف و نحوه شباة کل شئ حد طرفه
جمعه شبا حد السیف موضع رقته الذی یحصل به القطع فعلی
هذا اضافة شبا الی حد السیف بیانیة داف ای بلله اللب
بالفتح جمع اللبة به ایضم موضع النحر الخوان جمع خائن الاعراب
ارهفوا فعل ماض معروف فاعله راجع الی الفرقة الخبیثة واللام
بمعنی علی للضرر متعلق بارهفوا و مدخول اللام اضیف الی
بنت و هی الی النبی شبا مضاف الی حد و هو الی السیوف مفعول
ارهفوا داف فعل ماض معروف اللب مفعوله خوان فاعله

المعنی تیز کردند فرقه باغیه طاغیه دمهای شمشیر و سرهای

نیزه را از برای کشتن اولاد دختر رسول خدا و آخر کلوهای

ایشان را از خون تر کردند و خیانت کردند بالنسبه برسول

خدا و کفر باطنی که پنهان داشتند ظاهر کردند

هٰذَا وَکُلُّهُم لِلدِّینِ مُنتَحِلُ

سِیَّانِ مِن مِثلِهِم کُفرٌ وَاِیمَانُ

اللغة الانتحال ادعا الشئ للنفس مع عدم کونه لها یقال

هما سیّان ای مثلان الاعراب هذا مفعول لفعل محذوف ای

تامل هذا المذکور من افعال المنافقین الواو حالیة کلهم مبتدا

للدین متعلق بمنتحل وهو خبر المبتدا سیان خبر مقدم من مثلهم

متعلق بمحذوف حال من المستتر فی سیّان والضمیر المجرور راجع الی

الفرقة الخبیثة کفر مبتدا موخر ایمان عطف علیه المعنی

ایشیعه تامل نما افعال اینفرقه خبیثه را و تعجب کن از اینکه همه

اینفرقه اظهار مسلمانی میکردند و خود را از امت پیغمبر

میدانستند

میدانستند و دین اسلام را بجود بسته بودند و حال آنکه
کفر و مسلمانی بالنسبة با آنها مساوی بود و اسلام هیچ ثمر برای
آنها ندارد بلکه کافر از این قبیل مسلمانان بمراتب بهتر است

سَدَّ المَسَامِعَ مِنْ اَنْبَائِهِمْ خَبَرٌ
لَا يَنْقَضِي حُزْنُهُ اَوْ يَنْقَضِي العُمُرُ

اللّغة السدّ خلاف الفتح المسامع جمع مسمع محلّ السمع وهو
ثقب الاذن الانباء جمع النبأ الخبر الانقضاء المضىّ الحزن والعمر
معروفان الاعراب سدّ فعل ماض معروف المسامع مفعوله
من انبائهم متعلق بمحذوف حال عن الخبر وهو فاعل سدّ والضمير
المجرور بالباء للائمة الطاهرين لا نافية ينقضى فعل مضارع معروف
حزن مضاف الى الضمير الراجع الى الخبر فاعله والجملة صفة خبر او
بمعنى الا ينقضى فعل مضارع معروف العمر فاعله وكان حق ينقضى
ان ينصب بان المقدرة لكن سكن الياء للضرورة المعنى خبر مصائب
وارده بر ائمه طاهرين صلوات الله عليهم اجمعين کر کرد گوشهای

شیعیان را و حزن و اندوه این خبر بر طرف نمیشود و زایل نمیگردد
الا آنکه عمر بآخر رسد و آفتاب بقا بمغرب فنا غروب نماید

ماحل بالآل فی یوم الطفوف وما
فی کربلاء جری من معشر غدروا

اللغة الحلول الوقوع والمراد بالآل اهل بیت الرسول ص الطف
ساحل البحر وجانب البر ایضا والطفوف جمعه والمراد بها مقتل
الحسین ع واصحابه لکونه فی جانب البر مما یلی الفرات المعشر
الجماعة من الناس الغدر المکر الاعراب ما اما استفهامیه
او نکرة موصوفة ای شئ عظیم وعلی کلا التقدیرین مبتدا
حل فعل ماض معروف فاعله راجع الی ما بالآل وفی یوم الطف
متعلقان بحل والجملة خبر ما والوجهان المذکوران ایضا فی ما
هنا فی کربلا متعلق بجری وهو فعل ماض معروف فاعله راجع
الی ما والجملة خبر المبتدا من معشر متعلق بجری غدروا فعل ماض
معروف فاعله راجع الی معشر والجملة صفة المعشر المعنی ای شی

ودوستان ملاحظه نمایند چه مصیبت بزرگ واقع شد در روز
عاشورا بر اهل بیت رسول خدا و چه بلاهای گوناگون جاری
شد در صحرای کربلا از فرقه بی شرم و حیا که کار آنها غدر
و مکاری بود و بعد از ملاحظه مصائب چشمه اشک از چشمهای
خود جاری سازید

قَدْ بایَعُوا السِّبطَ طَوْعاً مِنهُم وَرَضِیَ
وَسَیَّرُوا صُحُفاً بِالنَّصرِ تُنشَدُ

اللغة المبایعة البیعة علی المعاونة المراد بالسبط الحسین
الطوع الاطاعة بالرضا التسییر جعل الشیء سائراً الصحف جمع
الصحیفة الورقة المکتوبة المبادرة الاستباق الاعراب قد
للتحقیق بایعوا فعل ماض معروف فاعله راجع الی معشر فی البیت
السابق السبط مفعول به طوعاً تمیز رافع للابهام عن النسبة منهم
متعلق بطوعاً رضی عطف علیه سیروا فعل ماض معروف
فاعله راجع الی معشر صحفاً مفعول به بالنصر متعلق بتنشد وهو

فعل مضارع معروف فاعله راجع الی الصحف و الجملة صفة لها
المعنی فرقهٔ غدار مکار نامه ها نوشتند بحضرت سید الشهدا
که از فرمان برداری سر بیچ نداریم و غیر از جگر گوشهٔ رسول خدا
کسی را امام و پیشوا نمیدانیم اگر ما را هدایت نفرمائی در نزد
رسول خدا مخاصمه خواهیم کرد و در مقام یاری کردن حاضر و
مطیع از روی طوع و رضا و رغبت بیعت کردند آخر الامر بیعت را
شکستند و خیانت خود را آشکار نمودند

اَقْبِلْ فَاِنَّا جَمِیْعًا شِیْعَةٌ تُبَعٌ
وَکُلُّنَا نَاصِرٌ وَالْکُلُّ مُنْتَصِرٌ

اللغة الاقبال خلاف الادبار و المراد بالشیعة الذین یحبون
علیا و اهلبیته یقع علی الواحد فما فوقه و المذکر و المؤنث
بلفظ واحد التبع بضم التاء و فتح الباء مع تشدیدها جمع
تابع خفف فی البیت للضرورة کما قیل و الظاهر انه بفتحتین
بمعنی التابع کما فی فقرة الجامعة و رایی لکم تبع و نصرتی لکم معدة

فان وقع علی الجمع انصب فالامر واضح والا فهو خبر لضمیر محذوف راجع الی لفظ الجمیع المذکور فی السابق الانتصار الانتقام کما فی ربّ انی مغلوب فانتصر الاعراب اقبل فعل امر للمفرد المخاطب فاعله مستتر وجوبًا الفاء تعلیلیة انّ من الحروف المشبهة بالفعل نا اسمها جمیعًا تاکید شیعة خبر انّ شیع تعد الخبر کل مضاف الی نا مبتدأ ناصر خبره وکذا الکل منتصر مبتدأ وخبر

المعنی نوشتند نامه‌ها خدمت آن بزرگوار با مضمون که ای آقای شیعیان و مولای مؤمنان زود بیا بطرف ما که همگی شیعیان پدر بزرگوارت هستیم و تابع و فرمان بردار تو جمیع ما ناصر و معین هر کس در مقام مخالفت بر آید از او انتقام خواهیم کشید

اَقبِل وعجِّل فقد اخضرَّ الجنانُ وقد
زهت بنضرتها الازهارُ والثمرُ

اللغة اخضرار الارض صیرورتها ذات نبات الجنان البستان

زهت من الزهو بمعنی ظهور الثمرة النضرة الطراوة الازهار
جمع الزهر کفلس وهو النور ویسمی بالفارسیة شکوفه الغراب
اقبل فعل امر للواحد المخاطب وکذا عجل ای اقبل وعجل انت یا
حسین الینا قد للتحقیق اخضر فعل ماض معروف من باب
الافعال الجنان فاعله قد للتحقیق زهت فعل ماض معروف
بنضرتها متعلق بزهت والضمیر المجرور راجع الی الجنان
الازهار فاعل زهت والثمر عطف علیه ای ظهرت الازهار و
الاثمار فی بساتیننا المعنی نوشتند ای حسین روبیاور بجانب
کوفه و در آمدن بتعجیل نما که باغهای ما سبز شده و باطراوت
وشکوفه کردیده وشکوفهها ومیوهها از درختان سربیرون
آورده وبستانها رازینت داده وما امام وپیشوا نداریم واین
شعر بدون چون تو امامی برما گوارا نیست

انت الامام الذی نرجو بطاعته
خلد الجنان اذا النیران تستعر

اللغۃ الخلد دوام البقا النیران جمع النار الاستعار
افتعال بمعنی الالتہاب والاشتعال الاعراب انت مبتدا
الامام خبرہ الذی صفۃ للامام نرجو فعل مضارع معروف فاعلہ
مستتر وجوبا بطاعتہ متعلق بہ والضمیر راجع الی الموصول خلد
مضاف الی الجنان مفعولہ والجملہ صلۃ الموصول والظرف متعلق بخلد
الجنان والمناسب بالمعنی کونہ اذا و بالاضافہ کونہ اذی النیران
مبتدا تستعر فعل مضارع معروف فاعلہ راجع الی النیران والجملۃ
الفعلیۃ خبر المبتدا والاسمیۃ فی محل الجر باضافۃ اذا الیہا
المعنی نوشتند ایحسین تو ہستی امام و پیشوای ایخنان ما کہ
امید داریم بواسطۂ طاعت و فرمانبرداری دوستی تو وارد
بہشت شویم و در روضۂ بخلد آنجا بمانیم و بواسطۂ شفاعت تو روز در
قیامت از آتش جہنم ایمن باشیم در وقتیکہ آتش جہنم زبانہ میکشد

لا دای الناس الا فیک فاتک ولا
تحش اختلافا ففیک الامر منحصر

اللغة المراد بالرای المیل القلبی الخشیة الخوف الاختلاف

الانقلاب الاعراب لا لنفی الجنس رای اسمها للناس متعلق

بمحذوف صفة لرای و الجر محذوف ای فی احد الاحرف الاستثنا

فیک مستثنی الفا تفریعیة أن فعل امر للواحد المخاطب الا نا هذه

نحن فعل مضارع معروف مجزوم بحذف اللام فاعل مستتر اختلافا

مفعول له الفا تفریعیة فیک متعلق بمنحصر الامر مبتدا منحصر خبره

المعنی نیست رای و میل قلبی از برای مردم در هیچکس الا در تو

بزودی بشتاب بسوی ما و مترس اختلاف مردم را و حادثه و

انقلابی را بجهة آنکه امر خلافت منحصر است در تو و کسی نیست

از مردم که بدیگری میل داشته باشد

وَاَمُوهُ اِذَا لَمْ يَاتِهِمْ فَانَّ

قَوْمًا لِبَيْعَتِهِمْ بِالنَّكْثِ قَدْ خَفَرُوا

اللغة الاثم بالکسر الذنب و التاثیم النسبة الیه النکث نقض العهد

الخفرة بالخاء المعجمة المفتوحة او المضمومة لمعان منها العهد و

الکفالة الاعراب اغوه فعل ماض معروف فاعله اهل الکوفة
الها مفعوله راجع الی الحسین ع اذا متعلق به لم جاز مریات فعل
فعل مضارع معروف مجزوم بلم فاعله راجع الی الحسین ع هم
مفعوله راجع الی اهل الکوفة الفا تفریعیه الی فعل ماض معروف
فاعله راجع الی الحسین ع قوما مفعوله بسیفهم متعلق بالنکث
او بخفروا والضمیر راجع الی القوم بالنکث متعلق بخفروا قد
للتحقیق خفروا فعل ماض معروف فاعله راجع الی القوم والجملة
الفعلیة صفة المعنی یا آن بزرگوار نوشتند که همه ما در ضلالت
وگمراهی هستیم اگر بجانب ما بیائی وما را براه حق هدایت نمائی
تو را اگاه کارمیدانیم در اینکه کوتاهی نمودی وما را هدایت نکردی
چونکه آن بزرگوار بطرف آنها شتافت معلوم شد که آن قوم بیحیائی
بیوفا بنا ایشان بر نقض عهد بودند بر وفای بیعت

قوما یقولون لکن لا فعال لهم
ورایهم من قدیم الدهر منتشر

اللغة الفعال بالفتح والكسر هو معروف الانتشا التفرق

الاعراب فيهم ابلة من القوم الشائق يقولون فعل مضارع

معروف فاعله راجع الى القوم والجملة صفة له لكن حرف بشد الادراك

لا نافية للجنس فعال اسمها لهم متعلق بحذوف خبرها رايهم مبتدا

من قديم الدهر متعلق بمنتشر واو هو خبر المبتدا المعنى انقوم

بيوفا قومى بودند كه كلامشان مجرد قول بود و بقول خود عمل

نميكردند ورأى وعزم آنها از قديم روزگار متفرق بود بر

عزم ورأى خود ثابت نبودند

فعاد نصرهم خذلا وخذلهم

قتلا لهم بسيوف للعدى ادخروا

اللغة عاد بمعنى انقلب وضد النصر التقوية والاعانة الخذل

كالمنع ترك النصر السيوف جمع السيف معروف العدى بالكسر والقصر جمع

العدو خلاف المحب الادخار افتعال من الذخيرة الاعراب الفا

تفريعية عاد من الافعال الناقصة نصر مضاف الى الضمير الراجع الى

القوم

القوم اسمها خذلا خبره خذلهم قتلا عطف على نصرهم خذلا فيكونان

اسما وخبرا لها له متعلق بالقتل وكذا بسيوف للعدى متعلق

بادخروا وهو فعل ماض معروف مع فاعله والجملة صفة للسيوف

والعائد محذوف فما ای ادخروها المعنی وعده یاری آن قوم بیحیا

بدل شد بخذلان وترک یاری وخذلان ایشان منقلب شد باینکه

آن بزرکوار را شهید کردند بشمشیرها ونیزه ها بکه بجهة دشمنان

ذخیره کرده بودند وبر مظلومی وبیکسی آن بزرکوار رحم نکردند

یا ویلهم من رسول الله کم ذبحوا

ولدا له وکرائم له اسروا

اللغة الویل واد فی جهنم الذبح بالفتح فری الاوداج الولد

جمع الولد الکریمة المحمودة حسبا ونسبا الاسر ایضا الاعراب

یا حرف ندا والمنادی محذوف الویل مفعول لفعل محذوف واضیف

الی الضمیر الراجع الی الفرقة الخبیثة من رسول الله متعلق بالفعل

المقدر والتقدیر یا الله احضر عذاب بنی امیة بسبب رسول الله

وما فعلوا به کم خبریه مبتدا ذ بجوا فعل ماض معروف مع فاعله
والعائد الی المبتدا محذوف فی الجملة خبر المبتدا ولده تمیز لکم له متعلق
بمحذوف صفة لولدا والضمیر راجع الی رسول الله کریمات عطف
علی ولدا له متعلق بمحذوف صفة لکریمات والضمیر راجع الی رسول
الله اسروا فعل ماض معروف مع فاعله المعنی بار خدایا عذاب کن
فرقه بیحیا وبیوفای کوفه وشام را که حق رسول خدا رعایة
نکردند واولاد او را ذبح کردند وهمه را شهید نمودند وعیال
او را اسیر ودستگیر نمودند ودر بیابانها وشهرها گردانیدند

ما ظنهم برسول الله لو نظرت
عیناه ما صنعوا لو انهم نظروا

اللغة المراد بالظن هنا الاعتقاد والمراد بالنظر الاول
الرؤیة وبالثانی التدبر والتفکر الصنع بالضم العمل الاعراب
ما خبر مقدم ظنهم مبتدا موخر برسول الله متعلق به لو شرطیة
نظرت فعل ماض معروف فعل الشرط عیناه فاعله والضمیر

راجع الی رسول الله ما موصول مفعول له صنعوا فعل ماض معروف
مع فاعله صلة الموصول والعائد محذوف وجواب الشرط ایضا
محذوف ای هل رضی بفعلهم ام تغضب علیهم لو للتمنی ان من الحروف
المشبهة بالفعل هم اسمها نظروا فعل ماض معروف مع فاعله خبران
المعنی چه چیز بود اعتقاد فرقه میشود در باره رسول خدا اگر
آن بزرگوار نظر میفرمود و میدید بچشمهای مبارک خود آنچه را
بجا آوردند با اهل بیت او مردان آنها را کشتند و زنان آنها را
اسیر نمودند آیا گمان آنها این بود که رسول خدا ساکت میشد و
راضی بود بفعل آنها یا آنکه دشمن میداشت فعل آنها را و با آنها
مخاصمه میفرمود کاش در این امر تامل میکردند و مرتکب این
امر شنیع نمیشدند

ما امن القوم قدما او هم کفروا
من بعد ایمانهم لو انهم شعروا

اللغة الایمان والکفر متقابلان معرفان والمراد بالقدم

الزمان القديم الشعور التفطن الادراك الاعراب ما نافيه
قبلها استفهام مقدر آمن فعل ماض معروف القوم فاعله قد ما
ظرف زمان لآمن او حرف عطف هم مبتدأ كفروا فعل ماض معروف
فاعله راجع الى القوم والجملة خبر المبتدأ والجملة الاسمية عطف على
الجملة المنفية مع نافيه من بعد ايمانهم متعلق بكفروا لو للتمنى
والجملة بعدها فى محل النصب بتقدير اتمنى شعورهم المعنى آيا
ايمان نياوردند فرقه ميثاق بخدا و رسول و بر كفر خود باقى
بودند يا انكه بعد از ايمان آوردن كافر شدند و دين خدا را
بدنيا فروختند كاش ادراك و شعور داشتند و دنياى فانى را
بردار باقى ترجيح نميدادند

فلحاربوا المصطفى فى حرب عترته
ولو اغاثهم فى حربه ابتدروا

اللغة المحاربة المنازعة المراد بعترة الرسول الائمة الاثنى عشر
الاغاثة الاعانة الابتدار الاستباق فى الاعراب الفاء للتحقيق

خادبوا فعل ماض معروف مع فاعله المصطفی مفعوله فی حربه
عترته متعلق بخادبوا والضمیر المجرور راجع الی المصطفی لو
شرطیه اغاث فعل ماض معروف فاعله راجع الی المصطفی هم
مفعوله راجع الی العترة فی حربه متعلق باشتدوا والضمیر
للمصطفی اشتدوا فعل ماض معروف مع فاعله والضمیر فیه
وفی خادبوا للفرقة الهالکة وجملة اشتدوا جواب لو المعنی
محاربه ومنازعه نمودند بنی امیه با رسول خدا بواسطه محاربه و
مقاتله با عترت آنحضرت زیرا که جنگ با عترة آنحضرت جنگ
با خود آن بزرگوار است اگر حضرت رسول در حیوة بودند و فریاد
رسی عترة خود را مینمودند و اغاثه میفرمودند این فرقه خبیثه
هیچ باك نداشتند از انکه با خود آنحضرت جنگ نمایند و
خود آن بزرگوار را هم شهید نمایند

مَا كَانَ يَنْزِلُ عَنْ سُلْطَانِهِ مَلِكٌ
وَلَا لِشَيْبَتِهِ السَّاعِي لَهَا يَذَرُ

اللغة النزول والحط عن المرتبة السلطان السلطنة والاستعمال

الملك بالفتح فالكسر اسم لمن ملك الناموس السياسة للرعية من الملك

بالضم فالسكون واما الملك بالفتحتين واحد الملائكة من

الالوكة بمعنى الرسالة وزنه مفعل تركت الهمزة لكثرة الاستعمال

على ما قيل المنية كغرفة ما يتمنى بذ وكيدع وزنا ومعنى

الاعراب ما نافية كان من الافعال الناقصة اسمه ملك في

آخر المصرع ينزل فعل مضارع معروف فاعله مستتر راجع الى

ملك ففيه اضمار قبل الذكر لفظا لا رتبة بخلاف ما اذا عملت

بالثاني واضمرت في الاول فان فيه اضمارا قبل الذكر لفظا

ورتبة ويحتمل كون كان زائدا عن سلطانه متعلق بينزل

والضمير راجع الى ملك في جملة ينزل خبر كان الواو عاطفة لا

نافية لمنيته متعلق بيدنو والضمير راجع الى الساعي وهو مبتدا

لها متعلق به والضمير للمنية يدنو فعل مضارع معروف فاعله

مستتر راجع الى الساعي في الجملة خبر المبتدا المعنى اكر حضرت

وصول

رسول در حیوة بود و فریاد رسی نه رتبه خود را ننمود اینفرقه
مهیا دشت از محاربه و مقاتله بر نمیداشتند و با رسول خدا هم
جنگ میکردند بواسطهٔ ریاست و پادشاهی چنانکه بعض از
آنها گفتند الملک عقیم لو نازعنا صاحب القبر یعنی النبی
لضربنا علی خیشومه بالسیف یعنی اگر حضرت رسول الله در امر
سلطنت با ما نزاع مینمود با او بشمشیر جنگ میکردیم زیرا
که سلطنت و پادشاهی نازا است و چیزی نیست که بدل
شود اوزا اینفرقه خبیثه چونکه تمنای آنها و مطلوبشان
ریاست و مال دنیا بود و در طلب آن سعی میکردند از
مطلوب خود دست بر نمیداشتند و کوشش میکردند و با
رسول خدا هم مقاتله مینمودند در طلب سلطنت و ریاست

مَهما نَسِیتُ فَلا اَنسَی الحُسَینَ وَقَد
کَرَّت عَلی قَتلِهِ الاَفواجُ وَالزُّمَرُ

اللغة النسیان زوال الشیء عن الحافظة الکرة الرجعة

الافواج

الافواج جمع الفوج الجماعة من الناس الزمر جمع الزمرة كغرف
وغرفة الفرقة والطائفة الاعراب مهما من اسما الشرط نسبت
فعل ماض معروف مع فاعله فعل الشرط الفا جواب الشرط
لا نافية انسى فعل مضارع معروف فاعله مستتر وجوبا
الحسين مفعوله والجملة جواب الشرط قد للتحقيق كرّ فعل
ماض معروف على قتله متعلق به والضمير للحسين الافواج فاعله
والزمر عطف عليه المعنى درهر زمان از ازمنه كه نسيان
وفراموشى از برايم حاصل شود هر چيز را فراموش كنم فراموش
نميكنم حسين را كه تنها در مقابل چندين هزار لشكر ايستاده
بود وآن بيرحمان بر آن يكنفر حمله ميكردند كه او را شهيد نمايند
درحاليكه فوجها از پادو فرقه هاى بيشمار بودند همگى
بقتل يكنفر كمر بسته بودند

كم قام فيهم خطيبا منذرا وندا
ايا فما اغنت الايات والنذر

اللغة الخطيب فعيل من الخطاب المنذر والنذير المخوف الثلاثة
القرائة الآى جمع الاية وكذا الآيات جمعها الاخر والمراد
بالاية من القران كل كلام متصل الى انفصاله الاغنا احداث
الغنا مقابل الفقر النذر بالضمتين جمع النذير الاعراب
كم خبرية مبتدا قام فعل ماض معروف فاعله راجع الى الحسين
فيهم متعلق بقام والضمير للمخالفين خطيبا ومنذرا حالان
من فاعل قام والجملة خبر كم والعائد محذوف اى كم زمان قام
فيه تلا فعل ماض معروف فاعله راجع الى الحسين آيا مفعوله
الفا تفريعية ما نافية اغنت فعل ماض معروف فاعله الايات
والنذر عطف على الايات المعنى در زمانيكه آنفرقه اشرار
قصد قتل آن بزرگوار را داشتند چه بسيار آنحضرت در
مقابل آنفرقه ميشود ايشان وخطبه ادا فرمود وايشانرا
از عذاب خدا ترسانيد ونصيحت فرمود وآيات قرآنيه كه در
شان اهل بيت نازل شده بود تلاوت فرمود بر آنفرقه عنود

هیچ سو نبخشید بغض و کینه آنها زیادتر شد

قال انسبونی فجدی احمد و سلوا

ما قال فی و لم یکذب بکم الخبر

اللغة انسبونی ای تذکروا النسبة و قرابتی الی الرسول سلوا

امر من السؤال الجد ابو الاب و الام لم یکذب بکم الخبر ای لیس هذا

هذا الخبر عندکم کاذبا الاعراب قال فعل ماض معروف فاعله

الحسین ع انسبونی فعل امر مع فاعله و مفعوله الفا للتفریع جدی

مبتدا احمد خبره و هو غیر منصرف و یجوز صرفه للضرورة سلوا

فعل امر مع فاعله ما مفعوله علی انه مسؤل به او عنه مجازا

قال فعل ماض معروف فاعله راجع الی الجد فی متعلق بقال و الجملة

صلة الموصول و العائد محذوف لم جازمة یکذب بکم فعل مضارع

معروف مجزوم بلم مع مفعوله الخبر فاعله المعنی آنحضرت از برای

اتمام حجة در مقابل آنقوم ایستاد و فرمود ایقوم متذکر شوید

و یاد بیاورید نسبت و قرابت مرا که جد من رسول خدا است و

شما مید انید آنچه را که حبلیتم در بارهٔ من فرمود مگر نفرمود حسین
منی و انا من حسین و انچه هم بوزنی شما دروغ نیست و جمیع شما
مُطلع هستید و عالم هستید بصدق اینخبر

دَعَوتُمُونی لِنَصرِی اِبنِ نَصرُکُم
وَابن مَا خطّتِ الاقلامُ وَالزبُرُ

اللغة الخط الکتابة الاقلام جمع القلم آلة الکتابة الزبر
بضمتین جمع الزبر بالکسر فالسکون الکتاب و یجیٔ جمعه ایضا
زبور بضمتین کقعد و قعود و اما الزبور بالفتح فالضم فهو مفرد
لاجمع الزمر بالضم فالفتح جمع الزمرة الجماعة من الناس الاعراب
دعوتمونی فعل ماض معروف مع فاعله و مفعوله لنصری متعلق
به این خبر مقدم نصرکم مبتدا موخر و ابن الثانی ایضا خبر
مقدم ما موصول اسمی مبتدأ موخر خطت فعل ماض معروف
الاقلام فاعله و الجملة صلة الموصول و العائد محذوف والمذکور
بعد الاقلام انکان الزبر فهو عطف علی الموصول و ان کان

الزبر

الزمر فهو عطف على الاقدام المعنی آن بزرگوار میفرمود ای
قوم مرا بسوی خود دعوت کردید تا انکه مرا یاری کنید کجا شد
یاری شما چرا عهد خود را فراموش کردید و کجا شد مکتوباتیکه
نوشتید بقلمها و کجا رفتند کسانیکه مرا وعده نصرت و یاری نمودند

خلأتمونا عن الماء المباح وقد
اضحت تناهله الاوغاد والغمر

اللغة خلأتمونا ای منعتمونا المباح خلاف المحظور اضحی فلان
کذا ای صار فی الضحی کذا تناهله ای اخذه منهلا و موردا للشرب
الاوغاد الحمقاء والغمر بمعناه او قریب منه الاعراب خلأتمونا
فعل ماض معروف مع فاعله و مفعوله عن الما متعلق به المباح
صفة له الواو حالية قد تحقیقیة اضحت من الافعال الناقصة
تناهله فعل ماض معروف فاعله مستتر راجع الی الاوغاد والها
مفعوله راجع الی الماء والجملة خبر اضحت الاوغاد اسمها والغمر
عطف علیه المعنی میفرمود ای قوم با وجود انکه منع نمودید مرا

رسول لخدا ایم و ما را بسوئے خود خوانده اید تا آنکه نصرت ما را نمائید
ما را منع کردید از آبیکه بر همه کس مباح است و همه کس بر آن
وارد میشوند و میآشامند حتی سفها و بلها ازان می آشامند
و سیراب میشوند و کسی آنها را منع نمیکند ما را از آن آب منع کردید
و نگذاردید از آن آب بیاشامیم

هَلْ مِنْ مُغِيثٍ يُغِيثُ الِ الرَّسُولِ مِنْ ظَمَاءٍ
بِشَرْبَةٍ مِنْ غَيْرِ مَالِهِ خَطَرٌ

الاغاثة — اللغة الاغاثة الظما محركة العطش او شدته الشربة قدر ما يشرب من الماء دفعة النمير الماء الصافي البارد الخطر محركة القدر والمنزلة الاعراب هل حرف استفهام للانكار هنا من زائدة في المبتدأ وهي قياس في النفي و شبهه مغيث مبتدأ خبره محذوف موجود و شبهه يغيث فعل مضارع معروف فاعله راجع الى المغيث الال مفعوله من ظما متعلق بيغيث والجملة صفة مغيث بشربة ايضا متعلق بيغيث من غير متعلق بمحذوف صفة لشربة

ما نافیة له خبر مقدم خطر مبتدأ موخر والجملة صفة لنهر والعائد الضمیر المجرور فی له المعنی آن نهر که دارد در مقابل فرقهٔ اشرار ایستاده میفرمود آیا کسی هست که یاد رسی کند آل رسول مختار را و ایشان را از تشنگی نجات دهد بیک جرعه از آب فرات که از برای آن قدر و قیمتی نیست و وحوش و طیور از آن می آشامند

هَلْ رَاحِمٌ يَرْحَمُ الطِّفْلَ الرَّضِيعَ فَقَدْ
جَفَّ الرَّضَاعُ وَمَا لِلطِّفْلِ مُصْطَبَرُ

اللغة الرحم رقة القلب اذا اسند الی الانسان والاحسان المطلق اذا اسند الی الله تعالی الرضیع الصبی الذی یرضع اللبن الجفاف الیبوسة بعد البلة والمراد بالرضاع ما یحصل من الرضاع وهو اللبن المصطبر مصدر میمی بمعنی الاصطبار الاعراب هل حرف استفهام للانکار راحم مبتدأ خبره محذوف یرحم فعل مضارع معروف فاعله راجع الی راحم الطفل

مفعوله الرضيع صفة له الفاء تعليلية قد للتحقيق جف فعل
ماض معروف الرضاع فاعله ما نافية للطفل خبر مقدم
مصطبر مبتدأ مؤخر المعنى مفهوم آیا هست رحم کننده که
رحم نماید بر طفل شیرخوار که از تشنگی نزدیك بهلاکت است
وشیر در پستان مادرش خشکیده واز برای طفل شیرخوار
طاقت تشنگی نیست و بچیزی غیر از آب تسلی نخواهد یافت

هَلْ مِنْ نَصِيرٍ مُحَامٍ اَوْ اَخِي حَسَبٍ
يَرْعَى النَّبِيَّ فَمَا حَامُوا وَلَا نَصَرُوا

اللغة النصير الناصر المحاماة الممانعة عن المكروه ای لفضيلة
النفسانية هو الحسب والعرضية بسبب النسبة هو النسب
والمراد باخي الحسب صاحب الكمال النفساني الرعاية المحافظة
الاعراب هل حرف استفهام من زائدة في المبتدأ نصير مبتدأ
خبره محذوف محام صفة المبتدأ او حرف عطف اخي مضاف
الى الحسب عطف على النصير يرعى فعل مضارع معروف

فاعله راجع الی اخی حسبت والجملة صفة له الغنی مفعول له لفا للتفر یعنی
ما نافیة حاموا فعل ماض معروف مع فاعله الواو عاطفة
لا نافیة نصروا فعل ماض معروف مع فاعله المعنی آنحضرت
میفرمود آیا کسی هست یاری نماید وحمایت کند آل رسول خدا را
آیا کسی هست که صاحب فضیلة وکمال نفسانی باشد وحق رسول
خدا را رعایة نماید وعترة آنحضرت را از مکروهات محافظت نماید
واورا از خود راضی نماید آن قوم بیحیا شنیدند کلمات آنحضرت
رانه اورا حمایت کردند ونه یاری نمودند

تلك الرزايا لو ان القلب من حجر
اصم کان لادناهن ينفطر

اللغة الرزايا جمع الرزیة المصیبة الاصم الشئ الذی له
صلابة بحیث لا ینفذ فیه شئ الادنی الاحقر الانفطار الانشقاق
الاعراب تلك مبتدأ الرزايا بدل منه او عطف بیان او صفة
لو شرطیة ان من الحروف المشبهة بالفعل فی محل الرفع علی

الفاعلیة

الفاعلية لفعل مقدر القلب اسمها من حجر متعلق بمحذوف

خبرها اصم صفة للحجر و لولا تصريح النحاة بان افعل التفضيل

لا يجيء من فعل يكون وصفه على افعل لكان نجعل اصم افعل التفضيل

خبر الان و من حجر متعلقا به ولى الطف كان من الافعال الناقصة

اسمها راجع الى القلب لادنا هن متعلق بينفطر و هو فعل

مضارع معروف فاعله راجع الى القلب والجملة خبر كان و هو جواب

الشرط و هو خبر المبتدا المعنى مصيبتى كه وارد آمد بر اهل بيت

رسول خدا از گروه بى شرم و حيا اگر دل انسانى از سنگ باشد

بلكه از سنگ هم سخت تر باشد وصلب تر باشد زياده تر از براى حقير تر

و پست تر آن مصائب از هم ميشكافد و پاره پاره ميشود

اَلْبِيْنُ مِنْ بَعْدِهِمْ اَقْوَتْ مَرَابِعُهُ

وَالشَّرْعُ مِنْ فَقْدِهِمْ غَارَتْ شَرَائِعُهُ

اللغة اقوت الارض اى صارت قواء اى قفرا لا نبات فيها

المرابع جمع المربع المنزل الشرع الطريقة والسنة الغور ضد

الفور الشرايع جمع الشريعة مورد الماء الاعراب الدين مبتدأ
من بعدهم متعلق باقوت و الضمير يعود على آل الرسول اقوت
فعل ماض معروف شرايعه فاعله و الضمير راجع الدين و الجملة خبر له
الشرع مبتدأ من بعدهم متعلق بغارت و هو فعل ماض معروف
فاعله شرايعه الجملة خبر المبتدأ المعنى دين اسلام كه در ميان
مردم بمنزلهٔ زمين پر گياهى بود كه جميع مردم از او منتفع مى شدند
بعد از عترة طاهرة رسول خدا خشك شد چنانكه بدن حيوانى از
بى غذائى ميكاهد روح الايمان مردم هم بواسطهٔ مفقود شدن
مربى روح انسانى كاهيد و ضعيف شد و اين بزرگواران در اين
دين بمنزلهٔ چشمه ها بودند كه از ايشان علم و معرفت ميجوشيد
بواسطهٔ فقد ايشان چشمه هائيكه در شرع بود خشكيد آب
جوشندهٔ علم و معرفت فرو رفت

فَيَا شَنَفَ الْكُفْرُ بِالْإِسْلَامِ مُذْ دَخَلُوا
وَالْبَغْيُ بِالْحَقِّ لَمَّا رَاحَ صَادِعَهُ

اللغة الاشتفا حصول البرء من المرض البغی الظلم داح ای مضی وذهب والمراد بالصادع المظهر الاعراب قد للتحقیق اشتفی فعل ماض معروفا الکفر فاعله بالاسلام متعلق باشتفی مذ ظرف زمان للماضی متعلق باشتفی دخلوا فعل ماض معروف فاعله راجع الی المنافقین والجملة فی محل الجر باضافة مذ الیها والبغی بالحق عطف علی الکفر بالاسلام لما توقیتیة داح فعل ماض معروف صادع بالاضافة الی الضمیر الراجع الی الحق فاعله یعنی دفع مرض الکفر واهله بسبب اظهار المنافقین للاسلام حین دخلوا فیه و زال داء الظلم بسبب اظهار المنافقین انهم علی الحق والاسلام حین اربحل مظهر الحق وهو الرسول صلعم المعنی بتحقیق شفا یافت کفر واهل کفر در وقتی که منافقین اظهار اسلام کردند بجهة انکه اگر بر کفر باقی بودند ممکن نبود انها اینقسم خرابیها و رخنه ها در دین اسلام واقع سازند وشفا یافت مرض ظلم وطغیان بسبب بحق بستن منافقین خود را باسلام زا در وقتی که رسول خدا

از دنیا رحلت فرمود زیرا کہ تا آن بزرگوار در حیوۃ بود ممکن

نشد منافقین ظلم خود را ظاہر سازند

وَدَائِعُ الْمُصْطَفٰی اَوْصٰی بِحِفْظِہِمْ

فَضَیَّعُوْهَا فَلَمْ تُحْفَظْ وَدَائِعُہٗ

اللغۃ الودائع جمع الودیعۃ وہی الامانۃ التضییع ترک الحفظ

المنجر الی الفساد الاعراب ودائع مضاف الی المصطفی خبر

لمبتدأ محذوف اوصی فعل ماض معروف فاعلہ راجع الی المصطفی

بحفظہم متعلق باوصی والضمیر راجع الی الودائع باعتبار ان

المراد بہا اہل البیت والفاء ان للتفریع ضیعوہا فعل ماض

معروف مع فاعلہ ومفعولہ لم جازمۃ تحفظ فعل مضارع مجہول

ودائع مضاف الی الضمیر الراجع الی المصطفی مرفوعہ المعنی

عترت رسولخدا ودائع وامانات آنحضرت بودند درمیان امت

ایشان را بحفظ ومراعات آنہا امر فرمودہ بود پس ضایع

گذاردند امانتہای رسولخدا را و بوصیت آنحضرت عمل نکردند

وترک نمودن حفظ امانت را

صنائع الله بدءاً والانام لهم
صنائع شدها الافت صانعه

اللغة الصنائع جمع الصنيعة بمعنى المصنوع البدء الابتداء
الانام الناس الشدة القوة لافت من المدافات معروف الاعراب
صنائع مضاف الى الله خبر لمبتدا محذوف فبدءا في معنى بدء الخلق
ظرف متعلق بصنائع الانام مبتدا لهم متعلق بصنائع وهو خبر
للمبتدا شد فعل ماض معروف مما موصول اسمي فاعله لافت فعل
ماض معروف صنائع بالاضافة الى الضمير الراجع الى الله فاعله
والجملة صلة الموصول والعائد محذوف فالمعنى اين بزرگواران بودند
صادر اول ومصنوع ومخلوق اول وغير ايشان از خلق صنائع
بواسطه آنها بودند در ايجاد وخلقت آنها بواسطه اين بزرگواران
بود بسيار سخت ودشوار بود مصيبتها که بر ايشان از مصنوعات بعضي
ايشان وارد آمد انتفاع از ايشان بلکه بايد شد

أَزَالَ أَوَّلُ أَهْلِ الْبَغْيِ أَوَّلَهُمْ
عَنْ مَوْضِعٍ فِيهِ رَبُّ الْعَرْشِ وَاضِعُهُ

اللغة الازالة ابعاد الشئ عن محله البغی الظلم والمراد باول اهل البغی هو اول الثلثه والمراد باولهم اول الائمة علی بن ابیطالب الاعراب ازال فعل ماض معروف اول مضاف الی اهل وهو الی البغی فاعله اول مضاف الی الضمیر الراجع الی اهل البیت مفعول عن موضع متعلق بازال فیه متعلق بواضعه والضمیر للموضع رب العرش مبتدا واضعه خبره والضمیر لاولهم والجملة الاسمیه صفة للموضع المعنی اول اهل ظلم وستم دور کرد اول ائمة طاهرین را از مسند خلافت وحق آنحضرت را غصب نمود با وجود انکه آنموضع را خداوند عالم از برای آنحضرت قرار داده بود وحضرت پیغمبر هم تبلیغ فرموده تاکید نموده بود

وَزَادَ مَا ضَعْضَعَ الْإِسْلَامَ وَانْصَدَعَتْ

منه دعائم دین الله تابعه

اللغة الضعضعة ایقاع الاضطراب و الهدم فی الشئ الانصداع الانشقاق الدعائم الاساطین و المراد بتابع اول اهل البغی هو الثانی الاعراب زاد فعل ماض معروف ما موصول اسمی مفعول له ضعضع فعل ماض معروف فاعله راجع الی الموصول الاسلام مفعول له و الجملة صلة الموصول انصدعت فعل ماض معروف منه متعلق به و الضمیر للموصول دعائم مضاف الی دین و هو الی الله فاعل انصدعت و الجملة عطف علی الجملة الصلة تابع مضاف الی الضمیر الراجع الی اول اهل البغی المذکور فی البیت السابق فاعل زاد فی اول البیت المعنی بعد از اول اهل بغی تابع او زیاد نمود در دین خدا چیزهائی که بواسطه آنها اسلام مضطرب و خراب شد و ستونهای دین که انبیاء و اولیا باشند بلرزه در آمدند

کمین جیش بدا یوم الطفوف و من

يوم السقيفة قد لاحت طلائعه

المغنى الكمين الكامن يعنى المختفى والمتوارى الجيش الجنود والعسكر بدا الشئ اى ظهر يوم الطفوف يوم العاشورا وقد مضى معنى الطفوف فى الابيات السابقة يوم السقيفة يوم اجتمع الناس فيه فى سقيفة بنى ساعدة وهى ساباط كان الانصار يجتمعون فيه لفصل القضايا ونصبوا ابابكر للخلافة لاحت اى ظهرت الطلائع جمع الطليعة وهى الفرقة المتقدمة من الجيش الاعراب كمين مبتدا الجيش مضاف اليه بدا فعل ماض معروف فاعله مستتر والجملة خبر المبتدا يوم ظرف لبدا اضيف الى الطفوف من يوم السقيفة متعلق بلاحت وهو فعل ماض معروف فاعله طلائعه والضمير للجيش المعنى لشكرى بودند مخفى ومتوارى مقدمة الجيش آنها ظاهر شد در روز سقيفه بنى ساعده وبر درد هو ظاهر ميشد ند تا آنكه در روز عاشورا كمين كشادند وظاهر شده كردند با عترة رسول خدا آنچه را كه كردند وخود را بلعنت ابدية

گرفتار گردند

يَا رَمِيَّةً لَمَّا أَصَابَتْ وَهِيَ مُخْطِئَةٌ

مِنْ بَعْدِ خَمْسِينَ مِنْ شَطَّتْ مَرَابِعُهُ

اللغة المراد بالرمية السهم الذي يرمى به نحو الهدف والاصابة وصول السهم الى الهدف والاخطا خلافه شطت بمعنى بعدت المرابع جمع للمربع المنزل الاعراب يا حرف نداء والمنادى محذوف رمية مفعول لفعل محذوف اي يا قوم انظروا واعجبوا ولا موا رمية لما للتحقيق اصابت فعل ماض معروف فاعله راجع الى الرمية الواو حالية هي للرمية مبتدا مخطئة خبره من بعد خمسين متعلق باصابت من موصول اسمي مفعول شطت فعل ماض معروف فاعله مرابعه والضمير للموصول والجملة صلته المعنى اي شيعيان ودوستان تعجب نمائيد ازاينكه تيريكه دركمان گذاردند بواسطه غضب خلافت ورها گرديدن آن تير بعد از پنجاه سال بهدف نشست بلند صحراي كربلا وحضرت سيد الشهداء واصحابش را شهيد نمود واگر غصب

خلافت

خلاف عیسی گرچند هرگز این عمل واقع نمیشد

وَنَجْعَةٍ مَا لَهَا فِي الدَّهْرِ ثَانِيَةٌ
هَاشَتْ لِذَيْنِهَا وَإِنْ جَلَّتْ فَجَائِعُهُ

اللغة النجعة الرزیة والجمع فجائع الهون السهولة قوله جلت ای عظمت الاعراب نجعة عطف علی رمیتة فی البیت السابق واعرابها اعرابها ما نافیة لها خبر مقدم فی الدهر حال من الثانیة وهی مبتدأ مؤخر ومجیء الحال عنه باعتبار کونه فی المعنی مفعولا للنفی والجملة صفة للنجعة هاشت فعل ماض معروف لذینها متعلق به والضمیر فی لها ولذینها للنجعة ان وصلیة جلت فعل معروف فجائعه تنازع فیه عاملان فبکل منهما اعملت اضمرت الفاعل فی الاخر والضمیر للدهر المعنی ای شیعیا ودوستان نظر نمائید وتعجب کنید از مصیبتی که نیست در روزگار مصیبتی که ثانی او باشد جمیع مصیبتهای روزگار اگرچه بزرگ باشد نزد این داهیه کبری کوچک وسهل وآسانست

ولو

دلوعة اضرمت في قلب كل شج

فاراً ابدعنها صابت مدامعه

اللغة اللوعة ما يجد الانسان لولده وحميمه من الحرقة وشدة الحب الاضرام جعل النار مشتعلة الشجي من الشجو الحزين اللذعة بالذال المعجمة الاحراق كما قيل الصوب الجريان المدامع اماق العين

الاعراب لوعة عطف على رمية اضرمت فعل ماض معروف فاعله راجع الى الى لوعة في قلب مضاف الى كل وهو الى شج متعلق باضرمت نارا مفعوله ابدعنها متعلق بصابت والضمير للنار صابت فعل ماض معروف مدامعه فاعله والضمير لشج والجملة صفة للنار

المعنى نظر نمايند سوزش را بجهة دوستى كه برافروخته است در دل هر محزونى آتشى را كه شعله زده است و دلها را سوخته وبعوض اشك مجارى اشك را جارى نموده

لا العين جف بسفح النار مدمعها

ولا الفؤاد خبا بالدمع سافعه

اللغة المراد بالعين هنا الباصرة الجف صيرورة الشيئ يابسا بعد البلة السفع الاحراق المدمع مجرى الدمع الفؤاد القلب خبى اى خفى واستتر الاعراب لا نافية مشبهة بليس العين اسمها جف فعل ماض معروف بسفع النار متعلق به مدمعها فاعله والضمير للعين والجملة خبر لا ولا ايضا مشبهة بليس الفؤاد اسمها جا فعل ماض معروف بالدمع متعلق به سافعة فاعله والضمير للفؤاد والجملة خبر لا المعنى در اين مصيبت عظمى وداهية كبرى نه اشك چشم شيعيان خشك ميشود بواسطهٔ سوختن آتش قلب آنها ونه آتش دلهاى ايشان خاموش ميشود بواسطه جارى شدن اشكهاى چشم ايشان متصل اشك از چشمها جارى وقلبها در سوز وگداز است

كُلُّ الرَّزَايَا وَإِنْ جَلَّتْ وَقَائِعُهَا

تُنْسَى سِوَى الطَّفِّ لَا تُنْسَى وَقَائِعُهُ

اللغة الرزايا جمع الرزية المصيبة الجلة العظمة الوقايع جمع

الوقیعة القضیة الواقعة والمراد بالطف موضع قتل

الحسین ع وقد مضی منا فی وجهه ما مضی الاعراب کل مضافا الی

الرزایا مبتدأ ان وصلیة جلت فعل ماض معروف فاعله وفاعلها

تنسی فعل مضارع مجهول مرفوعه راجع الی الرزایا والجملة خبر

المبتدأ سوی من کلمات الاستثنا الطف مستثنی لا نافیة تنسی

فعل مضارع مجهول مرفوعه و قائمه الضمیر للطف المعنی

جمیع مصائب و بلایا اگرچه بزرگ باشند و تحمل آنها سخت و دشوار

باشد بعد از گذشتن زمانی فراموشی آنها حاصل میشود

سوای واقعه کربلا هر چه زمان طول بکشد فراموشی حاصل نمیشود

روز بروز حزن و اندوه شیعیان زیادتر میشود

ذادوا عن الماء ظماء مراضعه

من جده المصطفی الساقی اصابعه

اللغة الذود المنع المراضع جمع المرضعة المرئة التی ترضع الولد

الاعراب ذادوا فعل ماض معروف مع فاعله عن الماء متعلق

بذادوا ظماء

ظماء

ظمآنا مفعول له فراصعه مبتدأ والضمیر للظمآن من جده متعلق
بمجذوف خبر المبتدأ المصطفی والثانی وصفا لہ اصابعه
خبر بعد الخبر والجملۃ صفۃ للظمآن المعنی منع کردند فرقه را
از آب مباح تشنه جگری که میمکید انگشتان جدش رسول
خدا را وما للحوض کوثر بود بمقتضای انا اعطیناک الکوثر

بُعْطِیهِ اِبْهَامَهُ اَنًا وَاوِنَةً
لِسَانَهُ فَاشْتَوَتْ مِنْهُ طَبَائِعُهُ

اللغۃ الابهام اکبر الاصابع اونۃ علی وزن افعلۃ جمع اوان
وهو وان بمعنی الوقت الاستوا الاعتدال الطبایع جمع الطبیعۃ
المزاج الاعراب بعطیه فعل مضارع معروف فاعله مستتر للجد
ومفعوله للظمآن ابهامه مفعول ثان له والضمیر للجد آنا ظرف
له واونۃ لسانه عطف علی ابهامه انا فالتقدیر بعطیه لسانه اونۃ
الفاء تفریعیه استوت فعل ماض معروف منه متعلق به طبایعه فاعله
والضمیر للظمآن المعنی بسو لخدا گاهی انگشت ابهام خودرا

در دهان آنحضرت میگذارد و زمانی زبان مبارک را و آن
جناب میمکید زبان رسول خدا را گوشت و پوست آنحضرت از آب
دهان حیدر پرورش یافته بود

لِلّٰہِ مُرتَضِعٌ لَم یُرتَضِع اَبَدًا
مِن ثَدیِ اُنثیٰ وَمِن طٰہٰ مَرَاضِعُہٗ

اللغة الثدی معروف للذکر والانثی طٰہٰ من اسماء النبی ص
المراضع جمع المرضع اسم مکان او مصدر میمی الاعراب لله خبر
مقدم مرتضع مبتدا موخر لم یرتضع جازم وفعل مضارع
معروف مجزوم فاعله المرتضع ابدا ظرف للفعل والجملة صفة للمبتدا
من ثدی متعلق بلم یرتضع انثی مضاف الیه من طه خبر مقدم مراضعه
مبتدا موخر والضمیر للمرتضع المعنی جان هم شیعیان بفدای
بزرگواری باد که شیر نخورد هرگز از پستان زنی و شیر دهنده
او حضرت رسول بود که در قرآن مخاطب بطه بود

سِرٌّ بِہٖ خَصَّہٗ بَارِیہِ اِذْ جَمَعَتْ

وَاُودِعَتْ فِيهِ مِنْ اَمْرِهٖ وَدَائِعُهُ

اللغة المراد بالسر المجهول القدر البارى الخالق الابداع جعل الشئ وديعة جمعه ودائع الاسراء جعل الشخص سائرا فى الليل والمراد من اسرى معراج الرسول وليله الاعراب سر خبر مبتدا محذوف راجع الى الحسين عم به متعلق بخصه وهو ماض معروف فاعله بارية الضمير المجرور بالحروف لطه والمنصوب والمجرور بالاسم للحسين عم والجملة صفة لسر اذ تعليلية جمعت اودعت فعلان ماضيان مبنيان للمفعول تنازعا فى ودائعه فبكل واحد عملت اضمرت المرفوع فى الآخر فيه متعلق باحدهما من اسرى متعلق بمحذوف حال من ودائعه والضمير للرسول او المعراج وليله المعنى جناب سيد الشهداء سرى بود از اسرار خدا مجهول القدر در نزد خلق خداوند عالم آن حضرت را تخصيص داده بود برسول ختمى مآب صلعم دون ساير انبيا زيرا كه جمع شده بود وديعه گذارده شده بود در آنحضرت اسرار شب معراج تقريبا بنحويكه در كتب مفصله مسطور است

غَرْسٌ سَقَاهُ رَسُولُ اللّٰهِ مِنْ يَدِهِ

وَطَابَ مِنْ بَعْدِ طِيبِ الْأَصْلِ فَارِعُهُ

اللغة الغرس الشجر المغروس الفارع النابع المنوط على الاصل

الاعراب غرس خبر لمبتدا محذوف سقاه رسول الله فعل و مفعول

وفاعل من يده منه آی بسقی طاب فعل ماض معروف من بعد

بالاضافة الی طیب وهو الی الاصل متعلق بمحذوف حال من فارعه

وهو فاعل والضمیر للغرس المعنی آنحضرت درخت هدایت بود که

رسول خدا او را غرس نموده بود واز دست مبارك او را آب داده

بود بعد از طیب اصل خود آنحضرت امام که فرع درخت هدایت

بودند طیب الاصل و پاك و پاکیزه بودند

ذَوَتْ بَوَاسِقُهُ إِذْ ظَامَوْهُ فَلَمْ

يُقْطَفْ مِنَ الثَّمَرِ الْمَطْلُولِ يَانِعُهُ

اللغة ذوت بواسقه ای یبست فروعه الاظما جعل الشئ

ظامیا القطاف تناول الثمر من الشجر المطلول ما اصاب الطل

المطر الضعیف ایانع الثمر الذی حان قطافه الاعراب نوت
بو اسقه فعل و فاعل الضمیر المجرور للغرس انی تعلیلیه ظما وه فعل
و فاعل و مفعول الفا تفریعیه لم جازمه نقطف فعل مضارع
مجهول مجزوم مرفوعه یا نعه من الثمر متعلق بجذ و فاعله
یا نعه المطلول صفته للثمر و الضمیر المجرور للغرس المعنی منافقین
تشنه گذاردند این درخت هدایت را پس خشکید شاخهای آن
درخت و میوه بسیار نفع او که علم و حکمت و معارف باقی باشد
بثمر نرسید و نگذاردند مردم از آن میوها منتفع شوند

عدت علیه ید الجاین فانقطعت
عن مجتنی ینعه الزاکی منافعه

اللغة العدو الظلم الجاین جمع الجانی اخذ الثمر من الشجرة
الانقطاع الانفصال المجتنی اسم فاعل من الاجتنا الاقتطاف
الینع کفلس ثمر ادرک و قت قطافه الزاکی الطیب الاعراب
عدت فعل ماض معروف علیه متعلق به و الضمیر للغرس ید

مضافا الی الجانبین فاعله الفاء تفریعیة قطعت فعل ماض معروف فاعله هنا فعمرعن بخیتی متعلق به اسقط نون الجمع بالاضافة الی نعیه الزاکی صفة له والضمیر فی الموضعین للعزیز المعنی ظلم کردیدان شجرهدایت دست لخذین ثم بعد وان پس منقطع شد منافع او از چیند کان میوه ها طیب و طاهر که باهل استحقاق می رسید

ظالمین

قضی علی ظماء والماء قد منعت

بمشرعات القنا عنه مشارعه

اللغة قضی علی ظماء ای مات ظمانا والمراد بمشرعات القنا الرماح الواردة علی الاجسا للاستسقا بالدم المشارع جمع للشرع الطریق للواردة علی الماء الاعراب قضی فعل ماض معروف فاعله راجع الی الحسین ع علی ظما متعلق به الواو حالیة الماء مبتدأ قد للتحقیق منعت فعل ماض مجهول مرفوعه مشارعه بمشرعات وعنه متعلقان به والضمیر الاول للحسین و الثانی للماء

والجا

والجملة خبر المبتدأ المعنی شیعیان منع نمودند آنحضرت را در حالیکه تشنه بود و منع کردند راهها آب فرات را بر آنحضرت نیزه‌های خونریز و شمشیرهای تیز

قد حرموه علیه فی الحیوة ومن
بعد استحلوا لکی تعفوا مضاجعه

اللغة التحریم جعل الشیء ممنوعا عنه و مقابله الاستحلال العفو الانطماس و الانمحا المضاجع جمع المضجع المرقد الاعراب قد للتحقیق حرموه فعل و فاعل و مفعول للماء علیه و فی الحیوة متعلقان به و الضمیر للحسین من بعد بالضم لنیة الاضافة متعلق باستحلوا و هو فعل ماض معروف مع فاعله اللام تعلیلیة کی مصدریة تعفو فعل مضارع معروف منصوب بکی سکن للضرورة مضاجعه فاعله و الضمیر للحسین المعنی

والمفعول

اشقیا در حال حیوة آب مباح را منع کردند و حرام نمودند بر آنحضرت بعد از شهادت آب را مباح و حلال نمودند

برمرقد منورش تا آنکه قبر مطهر آنحضرت را محو نماید تا آنکه

کسی از شیعیان نتوانند بزیارت آن بزرگوار مشرف شود

هَمُّوا بِاِطْفَاءِ نُورِ اللهِ وَاجْتَهَدُوا

فِي وَضْعِ قَدْرِ مَنِ الرَّحْمٰنُ رَافِعُهُ

اللغة الهم بالامر ان یذکر فی النفس فعله الاطفاء الاخماد

وضع القدر حط المنزلة والمرتبة **الاعراب** هموا فعل ماض

معروف مع فاعله باطفاء بالاضافة الی نوره وهو الی الله

متعلق به اجتهدوا فعل و فاعل فی وضع متعلق به باضافته

وضع الی قدر وهو الی الموصول الرحمن مبتدأ رافعه خبره و

الضمیر المجرور عائد الموصول والجملة صلته **المعنی** قصد نمودند

و همت گماشتند تا آنکه نور خدا را خاموش نمایند و سعی

و کوشش زیاد کردند تا آنکه پست نمایند قدر و مرتبه کسی را

که خداوند عالم او را بلند مرتبه قرار داده غافل از آنکه

عزیز کرده خدا بی قدر و منزلت نخواهد شد

لم انسه اذ ينادی بالطغاة وقد

تجمعوا حوله والكل سامعه

اللغة الطغاة جمع الطاغی من الطغيان الخروج عن حد الاعتدال

التجمع الانضمام الاعراب لم حرف جازم انسه فعل مضارع معروف

مجزوم بحذف اللام فاعله مستتر والضمير البارز راجع الى الحسين

مفعول له والظاهر ان اذ بدل اشتمال منه ينادی فعل مضارع معروف

فاعله مستتر بالطغاة متعلق به الواو حالية قد تحقيقية تجمعوا

فعل ماضی معروف مع فاعله حوله ظرف له الكل مبتدأ سامعه خبره

المعنى فراموش نميكنم آن بزرگوار را در وقتيكه در ميان ميدان

ايستاده بود و با نقوم طاغی باغی ندا ميفرمود وهمه آنقوم در دور آن

حضرت جمع وحاضر بودند و فرمايشات آنحضرت را ميشنيدند

ترجون جدی شفيعا وهو خصمكم

ويل لمن خصمه فی الحشر شافعه

اللغة الشفيع هو الذی يلتمس فی حق المذنب الخصم العدو

الويل

لو یا العذاب الاعراب ثم چون فعل مضارع معروف مع فاعله

حبک مفعول به الاول شفیعا مفعول به الثانی لو او حالیة هو مبتدا

خصمکم خبره و یل مبتدا لمن متعلق بمحذوف خبر المبتدا خصمه مبتدا

فی الحشر متعلق به شافعه خبره والجملة صلة الموصول والضمیر ان

للموصول المعنی آن بزرگوار مینفرمود بقوم چگونه امید شفاعت

از جد من رسول خدا دارید با فرزندان و جنگ میکنید پیغمبر دشمن

شما است وای و عذاب بر قومیکه شافع آنها در روز محشر

دشمن آنها باشد

یَوم بَنو المصطفى الهادی نَبا عِظم

وَالفاطِمیاتُ اَسراءُ نَوائحُه

اللغة الذبائح جمع الذبیحة بمعنی المذبوح الاسرى جمع الاسیر

کقتیل و قتلى النوائح جمع النائحة من النوحة البکاء والضجة

الاعراب یوم خبر مبتدا محذوف ای هو الطف یوم کذا بنو

مضاف الی المصطفی مبتدا الهادی صفة له ذبائح خبر المبتدا

والضمیر

والضمیر للیوم والجملۃ صفۃ لہ الفاطمیات مبتدأ اسرا بالمد المقصور خبرہ نوائح خبر بعد الخبر والضمیر للیوم المعنی روز عاشورا روزے بود کہ اولاد محمد مصطفیٰ گریہ ہائے خلق بود در آن روز مذبوح وکشتہ کردیند وزنان ودختر انیکہ از اولاد فاطمہ زہرا بودند ہمہ اسیر و دستگیر و نوحہ کر و مصیبت رسیدہ بودند

وَسِبطُ اَحمدَ عَادٍ بِالعَرَاءِ لَقیً

مُرَمَّلاً بِالدِّمَاءِ جَرحیٰ جَوَارِحُہُ

اللغۃ السبط ولد الولد عار فاعل من عری الرجل اذا تجرد العراء وجہ الارض لقے کفتی مصدر بمعنے الملقی ای المطروح مرمل بالدما ای ملطخ بہا الدما بالمد علی وزن فعال جمع الدم الاحمر جرحی جمع الجریح بمعنے المجروح الجوارح جمع الجارحۃ العضو المکتسب **الاعراب** سبط مضاف الی احمد مبتدأ عار خبرہ بالعرا اما متعلق بہا او بلقی وہو مرمل وجرحی اخبار بعد الخبر بالدما بالقصر للضرورۃ متعلق بمرمل جوارحہ مرفوع لجرحی والضمیر للسبط

المعنی بود عاشورا روزی بود که فرزند زادهٔ احمد مختار در آن

روز بدنش برهنه در صحرا در میان خاک و خون افتاده اعضا

و جوارحش مجروح بقسمیکه عضوی بی جراحت نداشت

فوق القنا راسه یهدی لکاشحه

فنال اقصی مناه منه کاشحه

اللغة الکاشح الذی یضمر العداوة النیل الوصول اقصی منا

ای منتها آمالها الاعراب فوق مضاف الی القنا ظرف متعلق

بیهدی و هو فعل مضارع مجهول مرفوع مستتر راجع الی المبتدا

و هو راسه و الجملة خبر عنه لکاشحه متعلق بیهدی و الضمیر للحسین

الفاء تفریعیة نال فعل ماض معروف فاعله کاشحه اقصی مضاف الی

مناه و هو الی الضمیر الراجع الی کاشحه مفعوله منه متعلق بمحذوف

حال عن مناه و الضمیر ایضا للحسین المعنی سر آنحضرت را بر

سر نیزه نصب نمودند و برای یزید ملعون بهدیه بردند که دشمن

اهل بیت رسول خدا بود پس آنرا دو لعین از کشتن آنحضرت

بمتمنّا آرزوئے خود رسید و اظہار فرح و سرور نمود

کَمْ هَامِ عِزٍّ وَأَیْدٍ لِلسَّمَاحِ وَکَمْ
أَقْدَامِ سَبْقٍ بِهَا طَاحَتْ طَوَائِحُهُ

اللغة الهامة الراس جمعه هام العز الشرافة والرفعة الایدی جمع الید الجارحة المخصوصة السماح بالفتح الجود الاقدام جمع القدم الرجل طاحت بها الطوائح ای اهلکتها المهلکات والحوادث

الاعراب کم خبریة مبتدأ هام تمیزه مجرور بمن المقدرة عز مضاف الیه اید عطف علی هام عز للسماح متعلق بمحذوف صفة لایدی کم عطف علی کم الاول اقدام مضاف الی سبق عطف علی هام ان جوزنا العطف علی معمولی عاملین مختلفین بعاطف واحد والا مجرور بمن المقدرة بها متعلق بطاحت والباء للتعدیة قدم للضرورة والضمیر للمذکورات طاحت فعل ماض معروف فاعله طوائحه والضمیر لیوم العاشق المعنی چه بسیار از سرهائے عزت وشرافت و دستها با جود و بخشش وچه بسیار از قدمهائیکه

سبقت گرفتند در مقام کمال جمیع خلق را هلاک نمودند
آنها را حوادث و مهلکات روز عاشورا و همگی در آن روز
بتیر و نیزه و شمشیر ظالمان از پا در آمدند

وَكَمْ حَرِيمٍ لِأَهْلِ الْبَيْتِ مُحْتَرَمٍ
قَدِ اسْتُحِلَّ وَكَمْ صَاحَتْ صَوَائِحُهُ

اللغة المراد بالحريم المحترم المكان والمنزل والفسطاط لها
حرمة الاستحلال جعل الشئ حلالا الصوائح جمع الصائحة
المرئة لها صيحة وضجة **الاعراب** کم خبرية مبتدا حريم تميزه
مجرور بمن المقدرة لاهل البيت متعلق بمحذوف فهو محترم وصفان
لحريم قد للتحقيق استحل فعل ماض مجهول مرفوعه مستتر راجع
الى حريم والجملة خبر المبتدا اى کم مبتدا تميزه محذوف بقرينة السابق
صاحت فعل ماض معروف صوائحه فاعله والضمير للحريم والجملة
خبر المبتدا **المعنى** چه بسیار از خیمه و خرگاه که برای اهل بیت رسول
خدا بود و از برای آنها احترام ثابت بود مخالفین احترام آنها را شکستند

ومیمون اذن داخل شد و بنای عارت گذاردند و صیحه و فریاد
از اهل حریم محترم برآوردند

مصاب خامس اصحاب الکساء وهم
اهل العزاء بهم حلت فوادحه
لم ینس قط ولا الذکری تجدده
او ری بزند الاسی للحشر قادحه

اللغة الکسا بالکسر و المد غالب استعمالہ فی العبا العزاء الصبر
اهل العزاء اهل المصیبة لان الناس یامرونهم بالصبر الفوادح
النوائب التی یثقل تحملها قط ظرف زمان بالنسبة الی الماضی و لا
یقع الا بعد النفی الذکری مصدر بمعنے التذکر و التذکیر التجدید
الاحداث الایراء اخراج النار بالزند وهو آلة الاسی الحزن
القادح الذی یضرب الزند علی الزند لاخراج النار الاعراب
مصاب مضاف الی خامس و هو الی اصحاب و هو الی الکسا مبتدا خبره
لم ینس فی البیت الثانی الواو حالیة هم مبتدا راجع الی اصحاب الکسا

اهل العزاء خبره بهم بمعنی علیهم متعلق بجلت وهو فعل ماض معروف

فاعله فوادحه والضمیر لخامس اصحاب الکساء ام رحا زفه نیس فعل

مضارع مجزوم بحذف اللام مرفوعه للمصاب فقط ظرف له والجملة

خبر المبتدأ الا نافیة الذکری مبتدأ تجدده فعل مضارع معروف

فاعله مستتر راجع الی الذکری والضمیر البارز مفعوله والجملة خبر

المبتدأ اودی فعل ماض معروف فاعله للمصاب بزنده متعلق به الاسی

مضاف الیه للحشر بمعنی الی الحشر متعلق بالاسی فادحه فاعل

اودی والضمیر للرزء المعنی مصیبت جناب خامس آل عبا حضرت

سید الشهداء هرگز فراموش نمیشود واز خاطر نمیرود پس یاد

آوری وتذکر او معنی ندارد زیرا که تذکر فرع فراموشی هست و

فراموشی در این مصیبت نیست حضرت رسولخدا و علی مرتضی و فاطمه

زهراء و حسن مجتبی در این مصیبت عظمی صاحب عزا هستند و ساعت

بساعت آتش حزن واندوه شیعیان برافروخته میشود و حزن و

اندوه تا قیامت باقی هست و نقصان در او راه بر نیست

کیف

كَيْفَ السُّلُوُّ عَنِ الْمَكْسُوْرِ مُنْفَرِدًا

مِنْ غَيْرِ نِسْوَتِهِ خِلْوًا مَطَارِحُهُ

اللغة السلو اطمینان القلب المراد بالمکسور الذی کسرت عظامه وهو الحسینؑ الخلو الخالی المطارح جمع المطرح موضع طرح فیه الشئ **الاعراب** کیف خبر مقدم السلو مبتدأ موخر عن المکسور متعلق به منفردا حال عن المستتر فی المکسور من غیر نسوته متعلق بمنفردا خلوا حال ثان مطارحه مرفوع به الضمیر للمکسور **المعنی** چگونه صبوان آرام گرفت در مصیبت کسیکه شکستند استخوانهای اورا درحالتیکه یکه وتنها بود ومعین ویاوری غیر از زنان هایش دستگیر برای او نبود وحالیکه موضع بر زمین افتادنش از یاور ومعین

يَلْقَى الْاَعَادِیْ بِقَلْبٍ مِنْهُ مُنْقَسِمٍ

بَیْنَ الْخِیَامِ وَاَعْدَاءٍ تُکَافِحُهُ

اللغة الاعادی جمع الاعدا وهو جمع العدو معروف الخیام جمع الخیمه القبة المضروبة من شعر ونحوه المکافحة فی المدافعة و

والمجادلة الاعراب يلفى فعل مضارع معروف فاعله الحسين
الاعادى مفعول له سكون اليا للضرورة بقلب متعلق بيلفى منه
متعلق بمحذوف صفة للقلب والضمير للحسين منقسم صفة
له بين الخيام ظرف متعلق بمنقسم اعدا عطف على الخيام
فعل مضارع معروف فاعله للاعدا والضمير الراجع الى الحسين
مفعول له والجملة صفة الاعدا المعنى آن بزرگوار ملاقات فرمود
دشمنان دين را با وجود انكه قلب مبارك آنحضرت گاهى متوجه جانب
حرم بود و فرمايا العطش بلند و گاهى متوجه دشمنان بود كه
اراده قتل آنحضرت را داشتند

والحظ كالقلب نحو نسوته
رنو وعين القوم لا تباعده

اللغة اللحظ النظر بموخر العين مما يلى الصدغ النسوة اسم
جمع للمرئة الرنو النظر الدائمى المباعدة المباعدة الاعراب
اللحظ مبتدا كالقلب متعلق بمحذوف خبره عين مبتدا مضاف

الی نحوه ظرف متعلق بتر نو وهو فعل مضارع معروف فاعله

راجع الی العین والجملة خبر المبتدا عین مبتدا القوم متعلق بمحذوف

خبر لا نافیة تبارحه فعل مضارع معروف فاعله راجع الی قوم

والضمیر مفعوله والجملة صفة القوم **المعنی** چشم شریف آنحضرت

مثل قلب مطهرش بلد وسمت قسمت شده بود یکچشم آنحضرت

نظر داشت بجانب اهل حرم زنان ودختران که بعد از شهادت

اسیر ودستگیر خواهند شد وچشم دیگر نظر داشت بجانب قوم

بیحیا که از آنحضرت ورنمیشدند ودست از او بر نمیداشتند

لهفی علیه وقد مال الطغاة الی

نحو الخیام وخاض النقع سابحه

اللغة اللهف الحزن المیل الانعطاف الطغاة جمع الطاغی

الخوض الوقوع فیما یحیط الشیء بسهولته وسرعة النقع الغبار

السابح الجاری علی وجه الارض والمراد به هنا الفرس **الاعراب**

لهفی مبتدا علیه متعلق بمحذوف خبره والضمیر للحسین الواو

خالیه قد تحقیقیه قال فعل ماض معروف فاعله فی قالتفع شامخ مفعوله مضاف الی الضمیر الراجع الی الحسین فاعله المعنی حزن واندوه من
نمیشود بر حال لشکر آنحضرت از بلای اسپ زمین قرار گرفته
بود و فرقه طاغیه رو بجانب حرم آورده بودند و اسب آن
بزرگوار در میان کرد و غبار بی راکب باقی مانده بود
قَالَ اقْصُدُوا بِي نَفْسِيْ وَاتْرُكُوا حَرَمِيْ
قَدْ كَانَ حَيْنِيْ وَقَدْ لَاحَتْ لَوَائِحُهُ
اللغة القصد الاراده نفس الشیء عینه الحرم بفتحتین ما له
احترام والمراد هنا عیال کان الشیء ای جاوقته الحین بالفتح
فالسکون الهلاکة لاحت بمعنی ظهرت اللوائح العلامات
والامارات الاعراب قال فعل ماض معروف فاعله راجع الی
الحسین اقصدوا فعل امر مع فاعله و مفعوله الباء زائده
نفسی بدل من الیاء ای وحیدا منفردا واترکوا فعل امر مع فاعله
حرم مضاف الی یاء المتکلم مفعوله قد تحقیقیه کان فعل ماض

الطغاة فی علی الخواء الخیام متعلق بالهاء من فعل ماض معروف فاعله

معروف

معرّف بحين مضاف الی الیاء فاعله فذا ایضاً تحقیقیة لاخ فعل ماض معروف لوائح مضاف الی الضمیر الراجع الی الحین فاعله والجمل الاربع مقولة لقال المغنی در کها لشکر آنحضرت بر روی زمین افتاده بود ولشکر در نجیمه‌ها آنحضرت میرشد منفرموده ای قوم اول قصد خود مرا نمائید و کار خود مرا بسازید ودست از اهل بیتم بر دارید بتحقیق که وقت مرگم رسیده وعلامات وامارات مرگ ظاهر گردیده

هذا آخر ما وصل الی من الاشعار اعلم ان الذی وصل الینا من الاشعار احد عشر فصلاً کل فصل مشتمل علی اثنی عشر بیتاً والذی یختلج بالبال ویناسب المجال ان السید رحمه الله اراد ان ینظم اثنی عشر فصلاً فاما نظم الفصل الثانی عشر ولم یصل الینا واما لم یوفق علیه فاردت ان انظمه لا بعنوان جعله جزءاً من اشعاره فان ابیاته فی غایة السلاسة والمتانة وکلام الملوک ملوک الکلام بل لما کان کلامه مرضیاً ومقبولاً عند صاحب

المصیبۃ وماجوراً علیہ فاختلج ببالی ان کلامی لما کان نابعاً من الالم ومکتوباً فی ذیل کتابہ فلعلہ لایرد ویصیر مقبولاً عند صاحب الحزن وغیرت الوزن حیاء اناصوغ کلامی علی صوغ کلامہ وبحر بحارہ وھو ھذا

کبدی علی طول الجوی ینقطع

نفسی علی جلل البلیۃ تفزع

اللغۃ الکبد بالفتح فالکسر معروف الطول ضد القصر الجوی حرقۃ القلب ینقطع یتفرق بشدۃ الجلل العظیم البلیۃ المصیبۃ تفزع اظھار الحزن والاضطراب عند المصیبۃ

الاعراب کبدی مضاف ومضاف الیہ مبتدأ علی طول الجوی متعلق بینقطع وھو فعل مضارع معروف فاعلہ مستتر راجع الی المبتدأ والجملۃ الفعلیۃ خبر لہ نفسی مضاف ومضاف الیہ مبتدأ علی جلل متعلق بتفزع والبلیۃ مضاف الیہ تفزع فعل مضارع فاعلہ مستتر راجع الی المبتدأ والجملۃ خبرہ المعنی شعلۃ حرارت

حزن واندوه وشورش جگر در نقصان در از جگر بهر پاره پاره میکند و مصیبه بزرگ کرده واقعه جانسوز کربلا باشد جان را میکند از دو بیغبر باد و ناله میاورد

یا قارعا سن الذی لثم النبی
شلت یمینک لا تری لک ترفع

اللغة القرع الدق السن الثغر لثم ای قبله شلت یمینک ای یبست یدک الیمنی الاعراب یا حرف ندا قارعا منصوب علی انه منادی بتقدیر ادعو سن مفعول به لقارعا الذی مضاف الیه لثم فعل ماض معروف فاعله النبی والمفعول محذوف عائد الی الموصول والجملة صلة له شلت فعل ماض فاعله الیمین مضاف الی الکاف لا حرف نفی تری فعل مضارع فاعله مستتر فیه وجوبا والجار متعلق بترفع وهو فعل مضارع معروف فاعله مستتر فیه راجع الی الیمین والجملتان دعائیتان لا الاخبار بتان تنبیه اعلم ان بعض من یدعی الفضل انکر علی نصب قارعا قائلا ان هذا

البیت للمنادی فی اول الابیات الثلثۃ الاتیۃ بان حکمہ الضم
لا النصب فقلت فی جوابہ ان قولی ھذا لیس بعادم النظر کما قال
الشاعر یا کوکبا ما کان اقصر عمرہ وکذا تکون کواکب الاسحار
فاذا نطقت فانت اول منطقی واذا سکت فانت فی مضماری
وفی دعاء الکمیل یا علیما بضری ومسکنتی یا خبیرا بفقری وفاقتی
وتحقیق ھذا المقام انہ من مزالق الاقدام فاعلم ان المنادی
المفرد المعرفہ سواء کان تعریفہ قبل النداء او بالنداء بان یکون
نکرۃ مقصودۃ حکمہ البناء علی ما یرفع بہ والمضاف والشبیہ بہ
والنکرۃ الغیر المقصودۃ حکمہ النصب والمراد من شبہ المضاف فی
باب المنادی ھو ما یکون عاملا فی ما بعدہ او معطوفا علیہ شیء
یکون المجموع اسما لشیء او موصوفا بجملۃ او ظرف وفی باب لا التی
لنفی الجنس الا ولان فقط کما حققہ العصام فی حاشیتہ علی
شرح الجامی اذا علمت ھذا عرفت ان المنادی فی ابیاتی وفی فقرۃ
الدعاء من اول الاقسام الثلثۃ المذکورۃ فی شبہ المضاف واما

المنادى فى البيت المستشهد به فالظاهر ان حكمه الضم وتخرج
على وجوه الاول انه من القسم الثالث المذكور فى شبه المضاف
والتقدير يا كوكبا باقيا لغيبه كذا الثانى انه خبر لكان محذوف
والتقدير يا من كان كوكبا الثالث منصوب على انه مفعول لفعل
محذوف يناسب المقام والتقدير يا من وجدتك كوكبا الرابع
ان يكون النكرة المقصودة نزلت منزلة الغير المقصودة تعظيما
او تحقيرا ومناسبة التنكير للتحقير ظاهرة وللتعظيم كما فى البيت
المستشهد به ادعاء ان المنادى من عظم شانه ارفع من ان يدرك
بفهم المدعى منادى حيث هو وانه قاصر من ان يدرك حقيقته
الخامس ان يكون من باب اقتران نون التاكيد الخفيفة بالاسم كما
لحقته الثقيلة فى قوله اقائلن احضروا الشهودا وفتح ما قبلها
لفتح ما قبلها فى الفعل اذا كان للمفرد وعلى هذا فالكتابة
بالنون وفيه احتمالات اخر تركنا ذكرها خوفا من الاطالة المعنى
اى كسيكه مبكوبى دندان كسى را كه مكر پيغمبر آن لب و دندان را

بسوسید حشک باد دست تو و بفرمان تو مباد و دکرنه بینی آن دست را که بلند شود

یا شامتاً فی قتل سبط محمدٍ
اقطع لسانک ذا کلامک یسمع

اللغة الشامت من الشماتة اظهار الفرح عند بلیة الخصم السبط ولد الولد اللسان کتاب آلة التکلم الکلام کسحاب معروف **الاعراب** یا حرف الندا شامتا منادی فی قتل متعلق بشامتا واضافة القتل الی سبط اضافة المصدر الی مفعوله اضیف سبط الی محمد وهو مضاف الیه قطع امر فاعله مستتر وجوبا لسان مضاف الی الکاف مفعوله ذا مبتدأ اشیر به الی سبط او محمد کلامک مضاف و مضاف الیه مفعول مقدم لیسمع وهو فعل مضارع معروف فاعله مستتر فیه راجع الی المبتدأ والجملة خبر له **المعنی** ایکسیکه شماتة واظهار خوشحالی میکنی بواسطهٔ اینکه فرزند زادهٔ رسول خدا را شهید کردی زبان بریده خود را کوتاه کن

که رسول خدا حاضر و ناظر است و سخنهای تو را میشنود

یا فارِیاً اَوداجَ مَحروقِ الحِبا

لا تَفرِیَنْ مِن ذا النَّبِیُّ یَجزَعُ

اللغة الفری القطع الاوداج عروق العنق الحبا کتاب معروف

الجزع اظهار الحزن الاعراب یا حرف الندا فاریا منادی

اوداج مفعول لفاریا اضیف الی المحروق وهو الی الحبا لا

ناهیة تفرین مؤکدا بالنون الخفیفة فعل مضارع للمخاطب فاعله

مستتر وجوبا من ذا ای من هذا الفعل الشنیع متعلق بیجزع

النبی مبتدأ یجزع فعل مضارع فاعله مستتر راجع الی المبتدأ

والجملة الفعلیة خبر له المعنی ایکسیکه قطع میکنی رگهای

گردن فرزندزاده رسول خدا را که سوخته شده است

خیمه‌هایش او قطع مکن رگهای گردن او را که از این فعل شنیع

رسول خدا جزع میکند و اظهار حزن و اندوه میفرماید

یا جالساً صدرا بن بنت محمد

عيْنُ الرَّسُولِ بِمَا فَعلْتَ تَدْمَعُ

اللغة دمعت العين كمنع وفرح اجرت الدمع الاعراب
يا حرف النداء حار الساغاني صلة مضاف الى ابن وهو الى بنت و في
الى محمد منصوب بنزع الخافض اي على صلة ابن بنت محمد عين مبتدا
اضيف الى الرسول وهو مضاف اليه بما جار مجرور متعلق بتدمع
وما موصول فعلت فعل وفاعل صلة للموصول والعائد محذوف
تدمع فعل مضارع فاعله مستتر راجع الى المبتدا والجملة خبر له
المعنى ايكسيكه سينه پسر دختر رسولخدا را شكسته نمودي و
از حيا و پدر و مادر او شرم نكردي از اين فعل قبيح خود چشم
رسولخدا را بگريه در آوردي

اَوْرَثْ زِنَا الْبَغْيِ دَوْمًا لِلْقِرىٰ
نَارًا اِلىٰ يَوْمِ الْجَزَاءِ تَسْفَعُ

اللغة الايراث اخراج النار زناد جمع زند خشبة تخرج منها النار
البغى الظلم الرقم الفضل القرى بالكسر فالقصر الضيافة

الجزاء یوم یحیی الله فیہ الناس للحساب والجزاء ان خیراً فخیر وان
شراً فشر التشفع اشتعال النار الاعراب اوری فعل ماضی
معروف زناد مضاف الی البغی فاعلہ دوما مفعول لاجلہ للفری
متعلق بہ نار امفعول اورے تشفع فعل مضارع معروف فاعلہ
راجع الی النار والجار المتقدم متعلق بہ والجملۃ الفعلیۃ صفۃ للنار
المعنی برافروخت بجہہ مہما چو بنہا آتش آتشے را کہ تا روز
قیامت زبانہ میکشد وخاموش نمیشود

لو کنت شاھد ما جری فی کربلا
یا مرتضے بیتیک فماذا تصنع

اللغۃ شھدتہ ای حضرتہ تصنع ای تفعل الاعراب لو حرف
الشرط کنت فعل من الافعال الناقصۃ مع اسمہ شاھد فاعل
من شھد خبرہ اضیف الی ما وھو موصول اسمی جری فعل ماض
معروف فاعلہ راجع الی ما فی کربلا متعلق بہ والجملۃ صلۃ الموصول
یا حرف الندا مرتضے منادی والجار متعلق بجری بیتیک تثنیۃ

منین بالاضافة الی الکاف الفاء جزائیة ما استفهامیة خبر
مقدم ذا بمعنی الذی مبتدا موخر تصنع فعل مضارع معروف المخاطب
فاعله مستتر وجوبا والعائد الی الموصول محذوف والجملة الاسمیة
جواب لو ودخول الفاء علی جواب لو اذا کان جملة اسمیة
جائز کما قال الشاعر لو کان قتلا یا سلام فراحة لکن فررت
مخافة ان اوسرا وهذا هو السر فی حملنا الجملة علی الاسمیة کما
لا یخفی المعنی یا مرتضی علی اگر حاضر بودی و میدیدی در کربلا
اهل کوفه و شام با اولاد تو چه کردند مردان ایشانرا کشتند
وزنان ایشانرا اسیر کردند نمیدانم چه میکردی

لَوْ كُنْتُ مُسْبَاتِ اَهْلَكَ نَاظِراً
بَيْنَ الْعِدىٰ فِيمَ هُنَاكَ تَصْنَعُ

اللغة مسبیات بمعنی الاساری العدی بضم الاول او کسره جمع العدو
معروف الاعراب لو حرف الشرط کنت من الافعال الناقصة
تا اسم مسبیات مضاف الی اهل و هو الی الکاف مفعول مقدم

لناظر و هو خبر کان بین العدد متعلق بمسببا الفاء جزائیه بمعنی فاذا
متعلقان بتقنع و هو فعل مضارع للمخاطب فاعله مستتر و هو
والجملة الفعلية خبر لمبتدأ محذوف والجملة الاسمية جواب لو والمعنى
اگیسیکه از غایت شجاعت و پردلی بشیر خدا ملقب شده و گردنکشان
روزگار را ذلیل نموده میدانم اگر اهل و عیال خود را اسیر
دستگیر میدیدی بجهه قناعت میکردی

واحسرتا ابن الرسول و سبطه
عن جنبه في حجر اذين تضجع

اللغة الحسرة التاسف و الحزن السبط ولد الولد عن حجره
اى عن فرشه و ناحيته الضجيع كالمنع وضع الجنب على الارض الاعراب
وا حرف ندا مختص بالندبه حسرتا بالحاق الف الندبه المنادى المندوب
بمعنى يا حزنى و تاسفى احضر فهذا وقتك اين ظرف مكان
للاستفهام خبر مقدم الرسول مبتدأ موخر الواو حالية سبطه
بالاضافة الى الضمير الراجع الى الرسول مبتدأ عن جنبه متعلق

بمحذوف

بجملة وهي حال من المستتر في يضيع وهو فعل مضارع فاعله راجع

الى المبتدا في محل رفع متعلق بيضيع والجملة الفعلية خبر المبتدا

المعنى ای حزن و اندوه زیاد شو در این مصیبتهایم کجا بود رسول

خدا در زمین کربلا که ببیند فرزند زاده و جگر گوشه خود را

که در کنار خود پرورش داده بود چگونه پهلو بر خاک نهاده

و بخاک و خون آغشته شده است

لَمْ اَنْسَ زَيْنَ العَابِدِيْنَ مُعَلَّلاً

وَبَنَاتُ اَحْمَدَ حَاسِرَاتٍ تَلْمَعُ

اللغة النسيان خلاف الذكر الزين بمعنى الزينة غلل اي وضع

الغل في عنقه حاسرات اي مكشوفات الرؤس لمع البرق اي ظهر

الاعراب لم جازمة انس فعل مضارع للمتكلم وحده مجزوم

بحذف اللام زين مضاف الى العابدين مفعول للفعل المقدم

معللا حال من المفعول الواو حالية بنات مضاف الى احمد

مبتدا حاسرات حال من المستتر في تلمع وهو فعل مضارع فاعله

مستتر راجع الى المبتدأ والجملة الفعلية خبر له ثم ليبيه اعلم ان
النحاة قالوا باشتراط اتحاد زمان الحال وزمان عاملها في
صحة الحالية فان كان مرادهم من الاتحاد الاتحاد النوعي مضيا
واستقبالا وحالا حتى لو كان الزمانان ماضيين مثلا ولو كان
احدهما اسبق من الاخر كفى في صحة الحالية او كان زمان الحال
الذي هو ظرف وجودها اعم من ان يكون ظرف وجودها الذهني
او الخارجي ام كان الحال المقدرة اعم من ان يكون زمانها مقدما
ام متاخرا عن زمان العامل فعلى التقادير الثلث المذكورة لا غبار
على نصبنا مغللا على الحالية من مفعول لم اشن والا فلا بد
من جعل الزمانين متحدين ادعاء او جعل لم اشن بمعنى اعلم
ونصب مغللا على انه مفعول ثان له ولا ارضى بالاعتراض على
قولنا هذا فان كلامنا هذا ليس بعادم النظير قال الناظم
مما نسبت فلم اشن الحسين وقد كرت على قتله الافواج والزمر
فان جملة وقد كرت حال من مفعول لم اشن وزمان الكر والفكر

الذی بمعنی عدم النسیان مختلف وقال ایضا لم انس اذ ینادی
بالطغاة وقد تجمعوا حوله والکل سامعه فان زمان التجمع و
التذکر مختلف فزمان النداء غیر زمان التذکر وهذا هو السر فی
ان جعلنا اذ بدلا من مفعول لم انس لا ظرفا له عند شرحنا هذا
البیت فاحفظ وهذا واغتنم **المعنی** هرگز فراموش نمیکنم اما
زین العابدین را در حالتیکه غل جامعه بر گردن آنحضرت گذارده
بودند ودختران رسول خدا با سرهای برهنه مانند ماه شب
چهارده میدرخشیدند

فَلَقَدْ ضَاقَ صَدْرِی مِنْ وُقُوعِ مَصَائِبٍ
یَا قَامِعَ الاَشْرَارِ هَلْ لَکَ مَرْجِعُ

اللغة القامع الضارب بالمقمعة وهی کمکنسة یقال لها بالفارسیه
گرز والمرجع کمنزل مصدر میمی بمعنی الرجوع **الاعراب** قد
تحقیقیه ضاق فعل ماض معروف صدری فاعله والجار
متعلق بضاق ومجروره اضیف الی مصائب وهو علی

صیغۂ منتہی الجموع غیر منصرف و آمد آتا مرفتاه للضرورة
علی حاله قوله صبّت علی مصائب یا حرف النداء قامع مضاف
الی الاشرار باضافۂ اسم الفاعل الی مفعوله منادیٰ هل
للاستفهام لک خبر مقدم مرجع مبتدا موخر و الاستفهام
استبطائی لا حقیقی المعنی بتحقیق تنک شد سینہ من از
بسیاری مصیبتها یکہ وارد شد بر ائمۂ طاهرین و دوستان
و شیعیان آنها ای کسیکہ کوبنده هستی گردنهای اشرار
و مفسدین را چرا دیر است رجوع و ظهور تو و چه قدر
مشکل است محروم بودن از خدمت تو

یا قاصِمَ الفُجّارِ قُم بِالسَّیفِ قَد
ضاعَ الرَّعِیَّۃُ اِن یَکُن لَکَ مَطمَعٌ

اللغۃ القاصم الذی یقطع الشیئ و یستاصله الفجار
جمع الفاجر الفاسق ضاع ای ضاع ضاعا الرعیۃ من یجب
مراعاته المطمع مصدر میمی بمعنی الطمع الاعراب یا حرف النداء

فاصم منادی الفجار مضاف الیه ثم فعل امر فاعله مستتر فیه وجوبا
بالسیف متعلق به قد تغلب لیه ضاع فعل ماض معروف اگر غیبه
فاعله ان شرطیه یکن فعل شرط مطمع اسمه لك متعلق به والخبر
محذوف ای موجودا فیها وجواب الشرط محذوف بقرینه ما
تقدم المعنی ای قطع کننده ریشه فجار و فساق دوستان
و شیعیان نوازجور وظلم مفسدین و معاندین تباه شدند
اگر نظر التفاتی بآنها داری برخیز با شمشیر و رعیت خود را
از چنگ دشمنان خلاص کن

تنبیه اعلم ان بنی امیه و بنی مروان و بنی عباس الظالمین
لا یمشا وان فنوا باشخاصهم وردوا الدرکات با عیانهم
لکنهم باقون بنوعهم وامثالهم واشباههم فی کل زمان من الازمنه
فان اشباه الظالمین لاهل البیت ناصبون لشیعتهم المخلوقین
من فاضل طینتهم المعجونین من ماء ولایتهم فی کل زمان واوان
وایاک وان تطمئن نفسك الی کل من تلبس بلباس العباد والزهاد

وان تغتر بمن تشبه باهل العلم فان الشياطين قد يتشكلون باشكال
الاناسي و ينفذون في ابدانهم فيتكلمون بالسنتهم و ينظرون
باعينهم و يسمعون باذانهم وهكذا و لنعم ما قيل بالفارسية
ای بسا شیطان آدم رو که هست   پس بهر دستی نباید داد دست
فاني قد كنت في عنفوان الشباب بتوفيق الملك الوهاب تاركا
للشهوات النفسانية و الهواجس الشيطانية صارفا برهة من
عمري في تحصيل العلوم غير مقتصر على فن واحد و اجتهدت فيما
اجتهدت بعد ان الاقوال في كل مسئلة فقد عرفت و فهمت بلطف
في زمان قليل و ارتقيت على ما بلغت ما ارتقيت غرائب في زمان يسير
و سلوكي من الشياطين الانسية المتلبسين بلباس اهل العلم و
الزهاد و العباد المقربين بالسنتهم المنكرين في قلوبهم المعاندين ما رايت
و سمعت منهم ما سمعت فتارة نسبوني الى العقائد الفاسدة
و المذاهب الباطلة و اشتعلت نار حقدهم و حسدهم حتى
اولعوا على من شتمني في وجهي فصبرت على ذلك الكلام قائلا فيه

الله حسبی نعم المولی و نعم الوکیل فمثلهم کمثل الکلب ان تحمل
علیه یلهث او تترکه یلهث و مع ذلک لم یکونوا بمحض الا
کالاحمرة فرّت من قسورة فمثلهم کمثل الحمار یحمل اسفارا صم بکم
عمی فهم لا یعقلون ختم الله علی قلوبهم و علی سمعهم و علی ابصارهم
غشاوة فوقانی الله من شرهم و لم یجعل الا سواد الوجه فی
الدارین الا لعنة الله علی القوم الظالمین یا اخوان الصفا
و یا احبائی الحماة انشدکم بالله ان تجعلونی غرضا لسهام الملامة
و تنسبونی الی السفاهة و البلاهة فانی کتبته مع تشویش البال
و ضیق المجال و غایة الکلال و الملال و تخلف الاقبال مما به
یرتقی علی سلم الکمال و مع ذلک کله لم یکن عندی شیء من کتب اللغات
و لا من زبر النحاة فان اطلعتم علی زلة و التباس فاجعلوا علی
الانصاف الاساس فان الوسواس الخناس یوسوس فی
صدور الناس فرغت من تنمیقه مستغفرا فی سنة ۱۲۶۴ من
الهجرة المقدسة النبویة علی مهاجرها الالف الثناء و التحیة

غلط

وان تغتر بمن تشبه باهل العلم فان الشياطين قد يتشكلون باشكال

الاناسي وينفذون في ابدانهم فيتكلمون بالسنتهم وينظرون

باعينهم ويسمعون باذانهم وهكذا ولنعم ما قيل بالفارسية

ای بسا شیطان آدم رو که هست   پس بهر دستی نباید داد دست

فاني قد كنت في عنفوان الشباب بتوفيق الملك الوهاب تاركا

للشهوات النفسانية والهواجس الشيطانية صارفا برهة من

عمري في تحصيل العلوم غير مقتصر على فن واحد واجتهدت فيما

اجتهدت بعد ان الاقوال في كل مسئلة فقد عرفت وفهمت حتى بلغت

في زمان قليل وارتقيت على ما ارتقيت ما بلغت في زمان يسير

وسلوكي من الشياطين الانسية المتلبسين بلباس اهل العلم و

الزهاد والعباد المقرين بالسنتهم المنكرين في قلوبهم للمعارف ما رأيت

وسمعت منهم ما سمعت فتارة نسبوني الى العقائد الفاسدة

والمذاهب الباطلة واشتعلت نار حقدهم وحسدهم حتى

اولعوا على من شتمني في وجهي فصبرت على ذلك كله فالاتيه

الله

الله حسبی نعم المولی و نعم الوکیل فمثلهم کمثل الکلب ان تحمل
علیه یلهث او تترکه یلهث و مع ذلک لم یکونوا بحضرتی الا
کالاحمرة فرّت من قسورة فمثلهم کمثل الحمار یحمل اسفارا صم بکم
عمی فهم لا یعقلون ختم الله علی قلوبهم و علی سمعهم و علی ابصارهم
غشاوة فوقانی الله من شرهم و لم یجعل الا سواد الوجه فی
الدارین الا لعنة الله علی القوم الظالمین یا اخوان الصفا
و یا احبائی الحماة انشدکم بالله ان تجعلونی غرضا لسهام الملامة
و تنسبونی الی السفاهة و البلاهة فانی کتبته مع تشوش البال
و ضیق المجال و غایة الکلال و الملال و تخلف الاقبال مما به
یرتقی علی سلم الکمال و مع ذلک کله لم یکن عندی شیء من کتب اللغات
و لا من زبر النحاة فان اطلعتم علی زلة و التباس فاجعلوا علی
الانصاف الاساس فان الوسواس الخناس یوسوس فی
صدور الناس فرغت من تنمیقه مستغفرا فی سنة ١٢٩٦ من
الهجرة المقدسة النبویة علی مهاجرها الالف الثناء و التحیة

وقد فرغت

بعون الله وحسن توفيقه من

تحرير هذه النسخة الشريفة في سادس ذي القعدة الحرام من

شهور سنة ثلثمائة بعد الالف من الهجرة المصطفوية صلى الله

عليه وآله وانا العبد الاقل الجاني الفاني ابن مرحوم ميرزا

سيد محمد رضا احمد الطباطبائي الاردستاني اللهم اجعل عواقب

امورنا خيرا واغفر لي ولوالدي

١٣٠٠

بمحمد وعلي